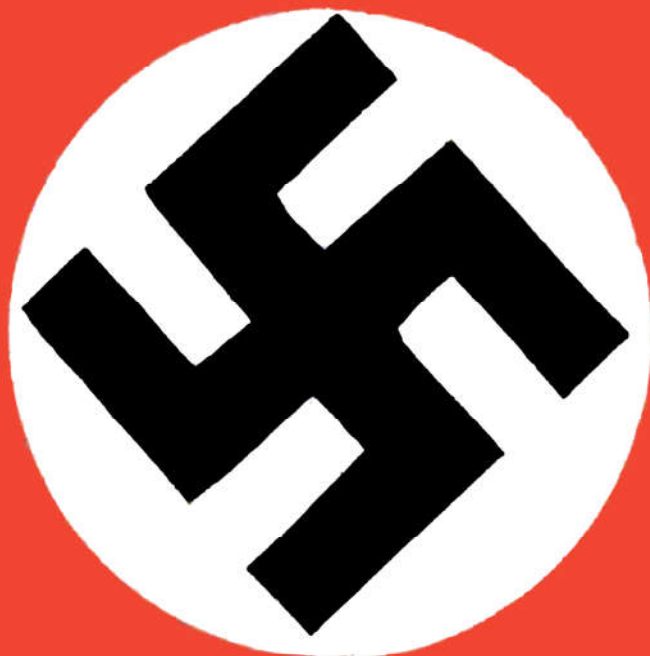


زندگی و افکار آدولف هیتلر



نوشته مهرداد مهرین



زندگی و افکار

آدولف هیتلر

نوشته

مهرداد مهرین

شماره ثبت کتابخانه ملی $\frac{۱۳۵۲}{۵۱/۱۰/۱۳}$ چاپ اول

حق چاپ دائم این کتاب محفوظ و مخصوص انتشارات مانی است

چاپ اول

آبان ۱۳۵۱

چاپ دوم

۱۳۵۲

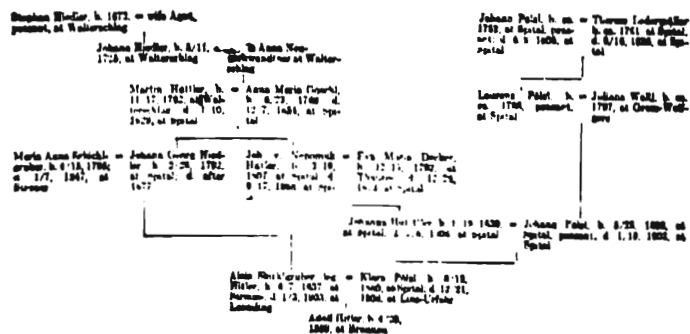


در چاپخانه افست مروی بچاپ رسیده

دوران طفولیت

آدولف^۱ هیتلر در ساعت شش و نیم بعد از ظهر روز بیستم آوریل ۱۸۸۹ در شهر برانائو Branaو در مهمانسرای Gasthof Zum Pommer بدنیا آمد. او سومین فرزند سومین ازدواج یک گمرکچی دون پایه اتریشی بنام آلویس هیتلر بود.

نام اصلی خانوادگی هیتلر Heidler بود. بخاطر عللی که روشن نیست، این اسم تبدیل به هیتلر شد. آلویس مردی تندخو، لجباز، خشن،



شجره نامه هیتلر

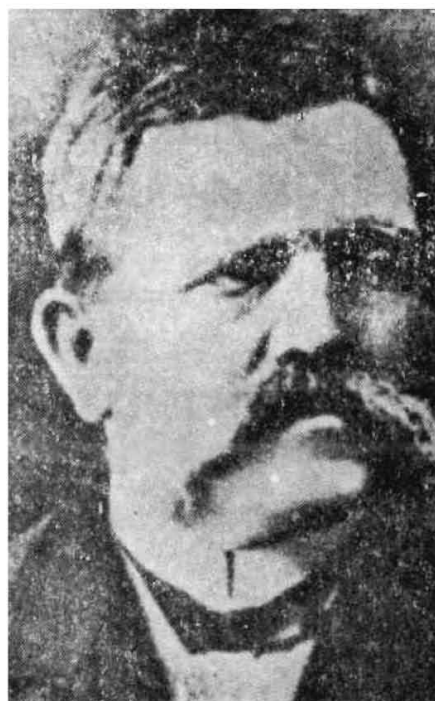
۱- آدولف يك نام خالص آلمانی واز Edler Wolf يا «گرگ نجيب» مشتق شده است.



هیتلر در
طفولیت



پدر و مادر
هیتلر



مستبد ودائم‌الخمر بوده. مادرش یعنی کلارا پولتسل که قبل از ازدواج پیشخدمت بود زنی سلیم‌النفس و مهربان بود که بعلت خوی تند شوهر و تفاوت سنی زیاد با او^۱ پیوسته نزاع میکرد هیتلر موقعی که پدرش ۵۴ سال داشت بدنیا آمد. در نتیجه آدولف ۶ ساله پدری داشت ۶۰ ساله. هیتلر تا یازده سالگی پسر مهربان و متدین بود و خود را برای شغل کشیشی آماده میکرد چنانکه در يك صومعه دروس دینی میخواند و رئیس‌دسته افرادی بود که سرود مذهبی میخواندند دو سال هم پیانو یاد گرفت. ولی سال بعد ناگهان عقیده خود را تغییر داد و بفکر هنرمند شدن افتاد!

هیتلر در مدرسه نقش رئیس يك قبیله را بازی میکرد یعنی بچه‌ها را دور خود جمع میکرد و آنها را علیه يك دسته دیگر از بچه‌ها بر میانگیخت و وادارشان میکرد با هم بجنگند. پدرش سعی میکرد از يك چنین پسر ماجراجو و آشوب‌طلبی يك کارمند مطیع و سربراه دولت بسازد. يك روز موقعی که پدرش از او سؤال کرد در آینده چه میخواهد بشود با کمال حیرت شنید: «میخواهم نقاش شوم!» هیتلر در نبرد من مینویسد: پدرم وقتی که این سخن مرا شنید در بارهٔ عقلم بشك افتاد و یا شاید هم گمان کرد اشتباهی شنیده و یا دچار سوء تفاهم شده ولی وقتی که امر بر او کاملاً روشن شد و به جدی بودن مقاصد من پی برد با تمام قدرت بمخالفت پرداخت.... هنرمند نه، تا وقتی که من زنده‌ام، هرگز!» ولی چون پسرش در بین سایر سجایای پدر صفت لجبازی را هم بارث برده بود، همان عکس‌العمل همیشگی را نشان میداد.

۱- پدر هیتلر ۲۳ سال پیرتر از زنش بود.

هیتلر در دوران کودکی بچه‌های انزواطلب بود و دائم در عالم رؤیا سیر میکرد.. در مدرسه بغیر از چند درس محدود که از آن جمله تاریخ بود در سایر دروس عقب بود. آخرین کارنامه او که مربوط به کلاس چهارم متوسطه است چنین است:

سلوك و رفتار	سمستر اول	سمستر دوم
سعی و کوشش	رضایتبخش	رضایتبخش
تعلیمات دینی	نا برابر	غیر کافی
زبان آلمانی	غیر کافی	کافی
جغرافیا و تاریخ	کافی	رضایتبخش
ریاضیات	غیر کافی	رضایتبخش
شیمی	کافی	کافی
فیزیک	رضایتبخش	کافی
هندسه		غیر کافی
رسم	قابل تحسین	عالی
ورزش	غیر کافی	
آوازه خوانی		رضایتبخش
خط	بد	بد

در حوالی سنین سیزده معلمان آدولف هیتلر تصویری از اخلاق و خصوصیات ظاهری او را ترسیم کرده اند. یکی از آنها بنام ادوارد هوئمر می نویسد: «بی تردید در بعضی مسائل، قریحه‌ای آشکار داشت، لیکن نمی توانست بر خویشتن مسلط شود. به سہولت میشد او را موجودی مجادله جو، خودرأی، ترشرو و خیره سر شمرد که قادر نیست خود را با انضباط محیط مدرسه منطبق سازد. علاوه بر آن هرگز در تحصیل کوشا نبوده گونه‌ای که هیچوقت نتایجی را که می توانست از استعداد طبیعی خود بگیرد، بدست نمی‌آورد.»

معلم دیگرش تئودورگی سینگر اضافه میکند : « بدن خود را راست میگرفت، باریک اندام بود، صورتی رنگ پریده و لاغر همچون مردمان مسلول داشت و نگاهش بنحو شگفت انگیزی روشن و چشمانش درخشان بود^۱ ».

و اما عقیده هیتلر درباره معلمینش چنین بود: « معلمین ماستمگران مطلق العنانی بودند . به جوانان کمترین محبت و علاقه ای نداشتند. تنها هدف آنان این بود که مغزهای ما را از مطالب چرند و مزخرف پراسازند و ما را به بوزینه های دانشمندی چون خود بدل کنند. اگر دانش آموزی کمترین نشانه ای از ذوق و ابتکار نشان می داد بیرحمانه زجرش میدادند و آزارش میکردند^۲ »

در بین معلمین خود ، هیتلر فقط شیفته ی معلم تاریخ خود یعنی دکتر لئوپولدپوش بود و تا دم مرگ از او بنیکی یاد میکند او در باره لئوپولدپوش در نبرد من مینویسد :

« هنر مطالعه کردن مانند هنر آموختن در این نهفته است که انسان آنچه را که اساس و اصل است حفظ کند و آنچه را که غیر ضروری و زائد است از یاد ببرد.

ممکن است این خوشبختی ما بوده که اقبال معلم تاریخی نصیب ما کرد که اصل فوق را در تعلیم مورد توجه قرار دهد و این امر در تمام سنوات بعدی عمرم اثر بگذارد.»

۱- ترجمه : دکتر مهدی سمسار

۲- از «رایش سوم» ترجمه ابوطالب صارمی

هیتلر بحدی شیفته این استاد بود که هنگامی که اطریش را متصرف شد، بملاقاتش شتافت و بطرز تحسین آمیزی از این استاد قدردانی نمود. هیتلر در مدرسه در آغاز جزو دانش آموزان باهوش و زحمت کش بشمار میرفت ولی هرچه بیشتر پا بسن میگذاشت نفرت او از مدرسه بیشتر میشد. سرانجام موقعی که در ۱۶ سالگی به بیماری رئوی شدید مبتلی شد و از رفتن به مدرسه معاف گردید، این حادثه بحدی خوشحالش کرد که در آن روز برای بار اول نوشابه الکلی نوشید ولی در اثر افراط در میخواری بحدی حالش بد شد که سوگند یاد کرد دیگر هرگز نوشابه نخورد. او تا آخر عمر بسوگند خود وفادار ماند.

ذکر این مطلب جالب است که يك بار هیتلر بدوستانش اظهار داشت تا سه سال پس از ترك تحصیل بحدی باو خوش گذشت که حتی معتقد است این سه سال شیرین ترین دوران عمر او بوده است درین ایام او در شهر لینتس بسر میبرد و در کوچه ها و خیابان ها بگردش میپرداخت و عصرها کتاب میخواند و یا باپرا میرفت . او در این سنوات رؤیای هنرمند شدن را میدید و شبیه به يك هنرمند هم بود چنانکه یکی از دوستانش درباره قیافه هیتلر در این زمان مینویسد:

«چهره ای رنگ پریده داشت لاغر اندام و خجول و ساکت بود.» پدرش در هنگامیکه وی ۱۳ سال پیشتر نداشت ناگهان فوت کرد و او اکنون با مادر و خواهرش پائولا زندگی میکرد. موقعی که به ۱۸ سالگی پا می گذاشت بفکر افتاد بآرمان زندگی خود جامه عمل پوشد و هنرمند شود. باین منظوری به وین رفت تا در کنکور آکادمی هنرهای زیبای آن شهر شرکت کند. رفوزه شد و مجبور گردید به لینتس برگردد.

يك سال بعد تلاش دیگری برای دخول در آکادمی هنری وین کرد
باین منظور تابلوهائی که کشیده بود تسلیم نمود. این بار حتی باو اجازه
ندادند در کنکور شرکت کند وقتی که علتش را سؤال کرد باو پاسخ
داده شد نقاشی‌های او نشان می‌دهد که او بیشتر در آرشیکت استعداد
دارد تاهنر و بهتر است در رشته معماری بتحصیل پردازد ولی برای رفتن
به آموزشگاه معماری دیپلم لازم بود و او دیپلم نداشت و در نتیجه از
ادامه تحصیل محروم گردید.

این نخستین ضربه‌ای بود که بر هیتلر وارد شد. ضربه‌ی دوم در ۱۹
سالگی رسید . باین معنی که مادر عزیز و مهربانش ناگهان به بیماری
سرطان پستان مبتلی شد و در عرض مدتی کوتاه درگذشت . او در باره
مادرش مینویسد: من پدرم احترام می‌گذاشتم ولی مادرم را می‌پرستیدم...
مرگ او تمام نقشه‌های دور و دراز مرا نقش بر آب کرد. فقر و واقعیت
تلخ وادارم نمود، فوراً تصمیم بگیرییم... من با این مسئله روبرو شده
بودم که باید بنحوی از انحناء روزی خود را بدست آورم...»

سألهای بلا تکلیفی و سرگردانی

هیتلر بمنظور پیدا کردن کار به وین رفت و در این شهر به شغل‌های مختلف از قبیل پارو کردن برف ، برداشتن بار در خارج از ایستگاه راه آهن و عملگی دست زد ولی هیچوقت پولی که تحصیل میکرد احتیاجاتش را برطرف نمیساخت. سرانجام نقاش آگهی و پوستر شد. درین دوران یگانه دوست صمیمی هیتلر جوانی بنام راین هولدهانیش بود. این دو باهم در يك اطاق محقر خانه مخروبه‌ای بسر میبردند. برای ارتزاق روزی قرار شد هیتلر نقاشی کند وهانیش آن را بفروشد و منافع را بین خود عادلانه قسمت کند ولی طولی نکشید که روابط حسنه دودوست بهم خورد زیرا معلوم شد دوستش در فروش یکی از تابلوها با وکلک زده و آن را خیلی گرانتر فروخته و پایش ارزان حساب کرده است در نتیجه این دعوا هیتلر مجدداً تنها شد. برای پر کردن ساعات ملالت آور تنهایی هیتلر مرتب به کتابخانه ملی وین سر میزد و کتاب‌های گوناگون

درباره موضوعات مختلف از قبیل تاریخ (مخصوصاً تاریخ آلمان) اساطیر آلمانی، هیپنوتیسم، جادوگری، ریاضت‌کشی، ستاره‌شناسی و غیره مطالعه میکرد.

درباره‌ی این دوره از زندگی خود هیتلر در «نبرد من» مینویسد: در طی پنج سال اقامتم دروین جهان‌بینی‌ام شکل ثابتی بخودگرفت و این جهان‌بینی اساس قرص و محکمی برای سلوک و رفتارم در آن ایام گردید. از آن موقع به بعد خیلی کم اساس جهان‌بینی خود را تغییر داده‌ام ... وین آموزشگاه خشنی برای من بود ولی بمن ژرفترین درس زندگی را آموخت.»

پس بی‌سبب نیست اگر هیتلر درباره دولت وقت یعنی حکومت هاپسبورگ در کتاب نبرد من چنین بنویسد:

« تنفرم از دولت هاپسبورگ روز بروز بیشتر میشد . از گروه رنگارنگ چک‌ها، لهستانی‌ها. مجارستانی‌ها، سرب‌ها، کروات‌ها و آن میکربی که جامعه‌انسان را در خود تحلیل میبرد یعنی یهودی که در اینجا و آنجا دیده میشد، از همه و همه بیزار بودم. هرچه در این شهر بیشتر زندگی میکردم نفرت من نسبت به این گروه درهم و برهم بیگانه که در پرورشگاه قدیمی فرهنگ آلمانی روز بروز چاق و چله‌تر میشدند بیشتر میگشت.»

خروج از وین و آغاز جنگ جهانی اول

برطبق مدارك دولتی اطیش هیتلر درماه مه ۱۹۱۳ وین را ترك کرد و رهسپار مونیخ گردید. دراین هنگام وی ۲۴ سال داشت و هم‌چنان لاغر و رنگ‌پریده بود. در مونیخ هم وی کار ثابتی نداشت و در فقر و فلاکت میزیست و اغلب شب‌ها روی نیمکت پارک‌ها می‌خوابید. در اینجا هم وی دوست و رفیق نداشت و با زنان نیز معاشرت نمی‌کرد. بعدها وی افتخار می‌کرد در آن‌روزها، در اثر انزوا و گوشه‌گیری بیش از حد کسی باو نزدیک نمیشد و مزاحمش نمی‌گشت.

هیتلر در این شهر مدتی در خانه يك خیاط بنام پوپ زندگی کرد اوقات فراغت خود را بیشتر در کافه‌ها و آبجو فروشی‌ها صرف می‌کرد و با شور و حرارت روزنامه می‌خواند و در مباحث سیاسی به بحث می‌پرداخت. صاحب‌خانه می‌گوید در منزل وی دائم کتاب می‌خواند و اما اینکه وی درین موقع چه نوع کتاب‌هایی می‌خوانده معلوم نیست.

او بعدها موقع یادآوری آن ایام چنین نوشت : ایام اقامتم در مونیخ بهترین ایام زندگی من بود. از آن به بعد علاقه‌ام به این شهر بیش از علاقه‌ای گشت که به سایر شهرها داشتم زیرا این يك شهر آلمانی بود و خیلی باوین فرق داشت.»

يك سال بیشتر از مدت اقامت او در مونیخ نمیگذشت که جنگ جهانی اول آغاز شد و او فوراً در ارتش آلمان داوطلب خدمت شد. هیتلر مدتی در پیاده نظام ذخیره‌ای باواریا خدمت کرد و طولی نکشید که بمیدان جنگ اعزام گردید. هیتلر در باره همقطاران نظامی خود مینویسد : شجاعت بچه‌ها باورنکردنی بود. هیچ چیز مانع آن نبود که آنها حداکثر تلاش خود را در راه میهن نمایند حتی در حالیکه هیچ امیدی به پیروزی وجود نداشت آنها میجنگیدند. طرز سلو کشان باعث ایجاد غرور در من گردید.»

نظر همقطارانش درباره او چه بود؟ یکی از آنها میگوید: طرز سلو کش عجیب و غریب بود. او در گوشه‌ای در حالیکه سرش را در دودستش گرفته بود، مینشست و غرق در تفکر میگردد. سپس ناگهان از جای خود برمیخاست و در حالیکه این سو و آن سو میدوید باهیجان فریاد میزد علی‌رغم تفنگ‌های بزرگی که داریم آلمان را از پیروزی محروم خواهند کرد زیرا خطر دشمنان نامرئی آلمان بزرگتر از خطر بزرگترین توپ دشمن است . او به یهودیها، کاپیتالیست‌ها و کمونیست‌ها حمله میکرد و سپس مجدداً در گوشه‌ای مینشست و سردرگریان فرو میبرد و غرق در تفکر میگردد.»

وی سخت مخالف اتحاد آلمان با اتریش بود زیرا وی اتریش

را دولتی ضعیف میدانست که از اتحادش غیر از ضرر چیزی عاید آلمان
نمیشود. او همان عقیده را در باره اطریش داشت که لودندروف در
خاطراتش از قول يك يهودی ذکر نموده است:

روزی يك يهودی در «رادم» یکی از افسران من گفت که متحیر
است چگونه دولت نیرومندی مانند آلمان حاضر شده بایک نعش متحد
شود!

هیتلر در جنگ شجاعت و قهرمانی بسیار نشان داد و يك بار
به تنهایی ۱۵ نفر را اسیر کرد. او علاوه بر شرکت در جنگ، بانطقهائی
که برای يك عده از سربازان ایراد میکرد روی اشتباهات دولت آلمان
انگشت میگذاشت. در همان ایام قدرت او در نطق بحدی بود که هنگامی
که وی بسخرانی میپرداخت عده ای زیاد در اطرافش گرد میآمدند و بسخنان
او گوش میدادند.

هیتلر در جنگ دومدال، يك مدال صلیب آهن درجه دو و يك
مدال صلیب آهن درجه يك گرفت. مدال صلیب آهن درجه يك بکمتر
سرجوخه ای میدادند. این نشان میدهد تاچه حد در میدان جنگ به فداکاری
پرداخته بود.

روز هفتم اکتبر موقعی که هیتلر در «سوم» با قوای فرانسه
میجنگید برای بار اول پایش تیر خورد و برای معالجه به آلمان برگردانیده
شد. پس از مدتی معالجه در برلن و مونیخ وی در اوائل مارس ۱۹۱۷
مجدداً به جبهه بازگشت و تا اکتبر ۱۹۱۸ مشغول نبرد بود که ناگاه روز
۱۳ اکتبر چشم او در اثر گازی که قوای انگلیس رها کرده بودند صدمه
دید و مجدداً در بیمارستان بستری گشت روز پانزدهم نوامبر در هنگامیکه

هنوز در بیمارستان بستری بود با کمال حیرت شنید آلمان تسلیم شده است. این خبر دردناك بحدی برایش ناگوار بود که بگریه افتاد. بقول خودش تا آن روز فقط برای مرگ مادر گریه کرده بود. اکنون برای بار دوم بخاطر میهن گریه میکرد.

این را هم باید ذکر کنیم که هیتلر بین رفقای جنگی محبوبیت داشت و طرز سلوکش هم با دیگران بسیار فرق داشت مثلاً او هرگز از سختی ها و خستگیهای جنگ شکایت نمیکرد، بفکر گرفتن مرخصی هم نبود، به زن علاقه ای نشان نمیداد. کونراد هیدن در کتابی که راجع به او نوشته مینویسد : ما همه باو ناسزا میگفتیم و او را غیر قابل تحمل یافتیم زیرا او يك کلاغ سفید در بین ما بود چرا که موقعی که ما همه جنگ را محکوم میکردیم وی با ما هم آواز نمیشد.

هیتلر برخلاف سایر رفقایش معتقد بود جنگ جهانی اول از طرف دولت آلمان بر مردم تحمیل نشد بلکه این خود مردم بودند که خواهان جنگ بودند. درباره عکس العمل خودش در موقع آغاز جنگ جهانی اول مینویسد : « برای من این ساعات وسیله نجاتی بود از پریشانی و اضطرابی که در طول ایام جوانی بر من سایه افکنده بود. من امروز شرمگین نیستم از اینکه اظهار بدارم موقعی که جنگ آغاز شد از شدت شعف از خود بیخود شدم و بزانو افتادم و از صمیم قلب از پروردگارم تشکر کردم که لطف و عنایتش شامل حال من شده و بمن اجازه داده است که در يك چنین ایام فرخنده ای زندگی کنم .»

چگونه کارت عضویت يك حزب زندگي هیتلر را تغییر داد ؟

پس از پایان جنگ جهانی اول در آلمان احزاب مختلف پدید آمد از آن جمله بود حزب کارگران آلمان که قفلسازی بنام آنتوان در کسلر ANTON DREXLER بوجودش آورد . هیتلر برای بار اول در یکی از میتینگ‌های این حزب نسبتاً گمنام که روز ۱۲ سپتامبر ۱۹۱۹ تشکیل شد شرکت کرد. چند روز بعد کارتی دریافت داشت که در طی آن رئیس حزب مزبور از او دعوت کرده بود در میتینگ کمیته حزب شرکت کند. هیتلر پس از مدتی تردد سرانجام باین دعوت تن داد. میتینگ در آبخوفروشی گمنامی بنام Alte Rosenbad در محیطی که فاقد روشنائی کافی بود تشکیل شد. تعداد افرادی که شرکت کرده بودند شش تن بیشتر نبودند. چند روز بعد هیتلر به عنوان هفتمین عضو کمیته مزبور

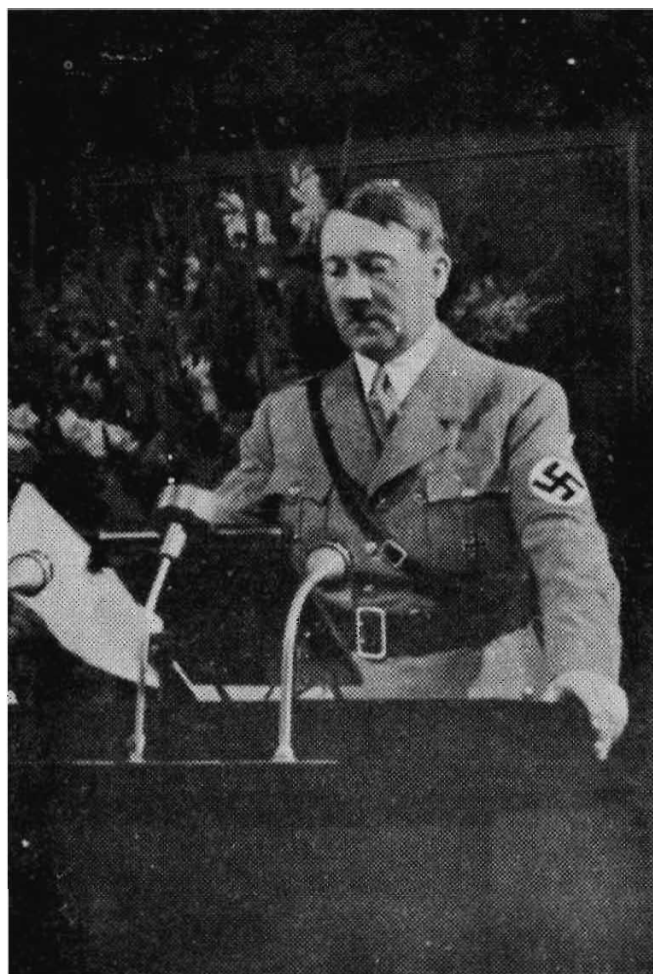
قبول شد. با داخل شدن هیتلر در حزب مزبور تغییراتی در روش کار و تبلیغات حزب پدید آمد. از جمله اینکه آگهی‌هایی در روزنامه محلی بچاپ میرسید و تالار بزرگتری برای ایراد نطق فراهم شد. وقتی که هیتلر برای بار اول بنطق پرداخت رئیس جلسه « کارل هارر » اطمینان حاصل کرد هیتلر بعنوان يك ناطق چندان استعداد ندارد! طولی نکشید در اثر استعدادی که هیتلر در تبلیغات نشان داد بعنوان متصدی تبلیغات حزب انتخاب شد. بكمك تبلیغات صحیح او توانست تقریباً دوهزار نفر را وادار کند در تالار سخنرانی حزب حضور بهم رسانند. با اینکه احزاب دیگر خیلی نیرومندتر از حزب فوق‌الذکر بودند هیتلر در اثر لیاقت و کاردانی توانست سرعت بر قدرت حزب مزبور بیفزاید و از سال ۱۹۲۱ به بعد خودش رئیس حزب شود. از آن به بعد نام حزب تغییر کرد و تبدیل به حزب ملی سوسیالیستی کارگران آلمان و یا

(NATIONALSOZALISTISCHE DEUTSCH ARBEITERPARTEI)

گردید. از ابتکارات هیتلر در این حزب، تشکیل يك ارتش حزبی بنام (SA) و یا Sturmabteilung بود که وظیفه‌اش حمله و مبارزه با مخالفان مخصوصاً کمونیست‌ها که حزبشان در رأس کلیه احزاب قرار داشت، بود.

در سال ۱۹۲۳ هیتلر واعوان او تصور کردند حزب آنها باندازه کافی نیرومند شده که دولت جمهوری آلمان را براندازد و کودتائی بپا کند لذا موقعی که در نوامبر ۱۹۲۴ مارك آلمان سقوط کرد و حقوق‌ها و دستمزدها بی‌ارزش گردید و بیکاری بشدت شیوع پیدا کرد هیتلر روز ۸ نوامبر در تالار آبجو فروشی موسوم به Burger brau keller

علیه دولت وقت قیام مسلحانه نمود ولی توفیقی نیافت و در نتیجه دستگیر
و محاکمه و به پنج سال زندان محکوم و در اوایل ۱۹۲۴ در زندان
لاندسبرگ محبوس گردید.



در زندان لاندسبرگ و «نبرد من»

زندان لاندسبرگ يك قلعه باواری بود. در اینجا هیتلر برای نخستین بار فرصت پیدا کرد شرح حال خود را بنویسد. قرار بود هیتلر مدت پنج سال درین جا محبوس باشد ولی بعلى او را زودتر آزاد کردند. محتویات کتاب نبرد من که هیتلر درین زندان به رودلف هس دیکته کرد بقول او تو تولینسوس عبارت است از ده درصد اتوبیوگرافی، ۹۰ درصد جزئیات و صد درصد تبلیغات.

عنوان کتاب «نبرد من» در آغاز «چهار سال و نیم مبارزه با دروغها، بلاهت و جبن بود.» «ماکس آمان» ناشر آثار حزب نازی عنوان آن را تبدیل به «نبرد من» کرد. جلد اول این کتاب در سال ۱۹۲۴ در زندان لاندسبرگ نوشته شد و جلد دومش بسال ۱۹۲۶ در برجسگاون تحریر یافت. جلد اول این کتاب در سال ۱۹۲۷ منتشر شد و قیمتش با اینکه دو برابر قیمت کتابهای مشابه بود در سال اول ۲۳ هزار نسخه فروش

رفت. تا سال ۱۹۴۰ از کتاب مزبور شش میلیون نسخه تنها بزبان آلمانی بفروش رفته بود. تا آن زمان در آلمان بعد از انجیل هیچ کتابی باندازه نبردمن فروش نداشت .

این کتاب علاوه بر آنکه حاوی يك قسمت از شرح احوال خود هیتلر است حاوی باصطلاح جهان بینی و یا بقول آلمانی ها Weltanschauung هیتلر نیز میباشد. موضوعاتی که درین کتاب مطرح شده عبارتند از : فرانسویها، یهودیها و مارکزیست ها (که بعنوان بدترین دشمنان آلمان معرفی شده اند) ، دیگر فضای حیاتی (Lebensraum) است . درین قسمت هیتلر به لزوم حمله به روسیه و پیشروی در شرق اشاره میکند زیرا « تنها يك فضای وسیع کافی بر روی زمین میتواند آزادی حیاتی ملتی را تضمین کند.»

از موضوعات دیگری که در این کتاب مطرح شده آموزش و پرورش، طرز مطالعه کتاب هنر ، ادبیات ، سکس و ازدواج، سیفلیس، اصلاح نژاد ، برتری نژاد آریا ، اسلاوها ، دموکراسی ، سپاه پوستان، دولت هاپسبورگ، انگلیسها ، روش صحیح تبلیغات ، روش تبلیغاتی انگلیسها ، اشتباهات آلمانها در جنگ جهانی اول ، روسها ، پارلمانتاریسم ، تأثر ، سینما، کاریکاتور ، تاریخ ، جنگ ، داروینیسیم ، مسیحیت ، طرز مطالعه روزنامه و موضوعات رنگارنگ دیگر است .

با مطالعه این کتاب خواننده درمی یابد که هیتلر باشور و هیجان آن را نوشته و بهر کلمه ای که روی کاغذ نگاشته ایمان کامل داشته است .

این موضوع هم بنحو احسن آشکار است که وی تحت تأثیر
شدید افکار مردانی مانند فیخته، نیچه، ترایشسکه، هگل، شوپنهاور،
واگنر و مخصوصاً گوبینو و هوستون استوارت چمبرلن بوده است.



سالهای تلاش

پس از آنکه هیتلر از زندان آزاد می‌گردد متوجه می‌شود که تاكتيك او در مبارزه صحيح نبوده است يعنى او مى‌بايست بجای توسل بزور و ايجاد کودتا از طريق قانونى صدر اعظم آلمان بشود. بهمين جهت وی پس از آزادى از زندان به نطق کردن و دادن تظاهرات قناعت میکند. کم‌کم قدرت بیان او موجب میشود برپيروان او بسی افزوده شود تا بجائی که تا سال ۱۹۳۲ وضع خود را در پارلمان آلمان بحدى مستحکم میکند که در اوائل سال ۱۹۳۳ بعنوان نامزد ریاست جمهورى به ملاقات رئیس جمهور وقت يعنى فيلد مارشال هيندنبرك مى‌شتابد .

هيندنبرك در آغاز به هیتلر بی‌اعتنائى میکند. او اين جوان را نه تنها از نظر سياسى باخود برابر نمیداند بلکه حتى بعنوان يك شخصيت برايش ارزشى قائل نمیشود.

هیتلر که در قیافه این مارشال پیر قیافه پدر خود را میدید (مارشال بطرز شگفت‌انگیزی به پدرش شباهت داشت) سرانجام توجهش را بخود جلب مینماید و آماده‌اش میکند که بسخنانش گوش دهد و به تقاضاهایش تسلیم شود.

سرانجام در همان سال هیتلر بعنوان صدراعظم انتخاب میشود و نخستین کاری که میکند تعقیب و قلع و قمع کمونیست‌هاست. برای اینکه به این هدف آسانتر برسد، دستور میدهد نازی‌ها عمارت رایش‌تاگ را آتش بزنند و گناهش را بگردن کمونیست‌ها بیاندازند. بدین ترتیب هیتلر آنها را تعقیب نموده و کلکشان را میکند.

از جریان‌ات جالبی که در اثنای مبارزات انتخاباتی برایش رخ میدهد آن بود که هیتلر با اینکه سالیان دراز در آلمان زیسته و در جنگ جهانی اول برای آلمان جنگیده بود، هنوز گواهی‌نامه‌ای رسمی مبنی بر اینکه وی تبعه آلمان است نداشت. فریک که از اعضای حزب او بود بعنوان سورپریز در اثنای میتینگ که در ژوئیه ۱۹۳۰ برگزار شد، گواهی‌نامه‌ای مبنی بر اینکه وی بعنوان «پاپور» شهر کوچک هیلدبرگهاوزن انتخاب شده تسلیم هیتلر میکند. بدین ترتیب نه تنها هیتلر آلمانی میشود بلکه آرزوی پدرش که میخواست پسرش مانند خودش پاپور شود برآورده میکند! هیتلر گواهی‌نامه را با تبسم از او گرفته و بدون اینکه نگاهی به آن بکند توی جیبش میگذارد و بعداً هم آن را پاره میکند!

برخی از جریان‌ات جنگ جهانی دوم

هیتلر در ۲۳ اوت پیمان عدم تعرضی را با شوروی بست و بعد از آنکه تلاش او برای الحاق دادن دانتریک از طریق مسالمت‌آمیز بجائی نرسید، روز اول سپتامبر ۱۹۳۹ به لهستان حمله کرد و تا آخر سپتامبر قشون آلمان و شوروی لهستان را بتصرف درآوردند. هیتلر در همان سال هلند، بلژیک و لوکزامبورگ را هم بتصرف خود درآورد و حمله خود را به فرانسه آغاز کرد و تا تابستان سال ۱۹۴۰ هیتلر فرانسه را هم اشغال کرد. درحینى که هنوز جنگ با فرانسه در جریان بود، روسها در ماه ژوئن ۱۹۴۰ کشورهای بالتیک را بتصرف خود درآوردند... در ژوئیه هیتلر انگلستان را تنهایافت و روز آخر این ماه به هالدر چنین گفت:

«... یگانه امید انگلستان رویه و ایالات متحده امریکاست. اگر روسیه از صحنه خارج شود انگلستان امریکا را هم از دست خواهد داد.

زیرا با از بین رفتن روسیه قدرت ژاپن در خاور دور چندین برابر خواهد شد ...

پس باید تصمیم به نابودی روسیه گرفت . هرچه روسیه زودتر نابود شود بهتر است .. اگر ماجنگ با روسها را در ماه مه ۱۹۴۱ شروع کنیم، در عرض پنج ماه کلکش را خواهیم کند.»

معهدا قبل از اینکه حمله خود را به اتحاد شوروی شروع کند ، هیتلر پیشنهادی به روسها تسلیم کرد تا بلکه بوسیله این پیشنهاد روسها را وادار کند در جنگ با انگلیس با او همکاری کنند. در این پیشنهاد منطقه‌ی نفوذ هریک از چهار قدرت بزرگ وقت یعنی آلمان ، ایتالیا، ژاپن و شوروی را تعیین کرده بود. بر طبق پیشنهاد مزبور، آلمان علاوه بر قسمتی از اروپا و مناطقی از آفریقای میانه را منطقه نفوذ خود تعیین کرد. ایتالیا علاوه بر قسمت‌هایی از اروپا، آفریقای شمالی و شمال شرقی را جزو منطقه نفوذ خود اعلام کرد. منطقه آسیای شرقی و آنچه در جنوب ژاپن قرار دارد، در منطقه نفوذ ژاپن قرار داده شد و بالاخره آنچه زیر سرزمین شوروی تا اقیانوس هند قرار دارد به اتحاد شوروی تخصیص داده شد . بدین سان هیتلر قصد داشت شوروی را در ایران و هند سرگرم جنگ با انگلستان نگاه بدارد و خود در آفریقا و اروپا به پیشروی بپردازد.

ولی روسها بدفع الوقت پرداختند و جواب‌های سربالا باو دادند. ناچار هیتلر در ژوئن ۱۹۴۱ در اتحاد شوروی به پیشروی پرداخت . پیشروی او بحدی سریع بود که بنظر میرسید در عرض چند ماه تمام روسیه را بتصرف خود درخواهد آورد. ولی از سال ۱۹۴۲ از سرعت پیشروی او کاسته شد و پس از شکست نیروهای آلمان در استالینگراد

دیگر نه تنها به پیشروی نپرداخت بلکه تا پایان جنگ یعنی تا سال ۱۹۴۵ دایم در حال عقب نشینی بود تا سرانجام در ماه مه همان سال آلمان تسلیم گردید .

از وقایع مهم این جنگ که برای هیتلر اتفاق افتاد یکی مسافرت او به پاریس در سال ۱۹۴۰ و دیگر سوء قصد نسبت به او در سال ۱۹۴۴ بود که اکنون این دو واقعه مهم را بطور جداگانه شرح میدهیم.

۱- مسافرت هیتلر به پاریس

پس از شکست فرانسه هیتلر که آرزوی دیدار پاریس را داشت با هواپیما به پاریس پرواز کرد. او گفت این مسافرت برای او یک بازدید رسمی نیست بلکه یک تور هنری است. واقعاً هم همینطور بود. او شیفته‌ی آثار هنری و بناهای باشکوه پاریس بود و از زمانی که کتاب‌های راجع به شهر پاریس خوانده بود، آرزو داشت آثار و بناهای مزبور را از نزدیک به بیند .

هیتلر سه روز پس از تسلیم یعنی روز ۲۸ ژوئن ۱۹۴۰ ساعت ۶ بعد از ظهر در فرودگاه «له بورژ» پاریس فرود آمد و از آنجا مستقیماً رهسپار اپرا گردید . پس از تماشای اپرا که بسیار مورد توجهش قرار گرفت، هیتلر از طریق «مادلن» به شانزله لیزه و از آنجا به ترود کادرو و سپس به برج ایفل رفت و از برج ایفل بدیدن طاق نصرت و «انوالید» و پانتئون و میدان دووژ و موزه لوور و سنت شاپل و خیابان ریولی و ساکره کور شتافت و در ساعت ۹ بعد از ظهر همان روز، پس از سه ساعت گردش در پاریس به آلمان مراجعت کرد.

پس از پایان تور پاریس وی اظهار داشت : رؤیای زندگی من

بود که پاریس را به بینم . حال نمیتوانم بگویم چه قدر خوشحالم که سرانجام این رؤیا تحقق پیدا کرده است.»

۲- سوءقصد ۲۰ ژوئیه

در طول عمر هیتلر ۷ بار مورد تهدید قتل قرار گرفت ولی هر هفت بار نجات یافت. همین امر موجب گردید وی معتقد شود از طرف پروردگار مأمور شده و سائل نجات آلمان را فراهم سازد. در طی جنگ دوبار برای قتل هیتلر توطئه چیدند یکی در مارس ۱۹۴۳ و دیگری در ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۴ در بار اول بمب ساعتی در هواپیمائی که قرار بود هیتلر را از جایی به جای دیگر منتقل کند گذاردند ولی بموقع بمب مزبور در هواپیمای کشف و از آن خارج گردید در نتیجه صدمه‌ای به هیتلر نرسید. در توطئه دوم هیتلر زخمی گردید و در اثر آسیبی که دیده بود دست چپش دچار ریشه و گوشش سنگین شد و بسر درد دائم مبتلا گردید .

جریان توطئه دوم بشرح زیر بود: سرهنگ اشتوفن برگ در یکی از جلسات نظامی بایک کیف که در آن بمب ساعتی گذاشته بودند وارد شد و آن را روی میز در کنار هیتلر گذاشت . موقعی که لحظه انفجار فرارسید از مارشال کیتل اجازه گرفت برای انجام کاری از اطاق خارج شود. در همین لحظه پای یک سرهنگ دیگری که در کنار هیتلر ایستاده بود به کیف دستی اشتوفن برگ خورد . برای اینکه کیف مزاحم را از خود دور کند سرهنگ آن را باندازه‌ی چند اینچ کمی دورتر از هیتلر قرار داد دو دقیقه بعد از خروج اشتوفن برگ از اطاق بمب ساعتی منفجر شد ولی بعلمت اینکه از هیتلر دور بود صدمه چندانی باو نرساند. بدین ترتیب

در اترك تصادف جزئی هیتلر جان بسلامت بدر برد . این تصادف
هشدارى بود به هیتلر كه مرگش نزدیک است . لذا چند روز بعد از
سوء قصد فوق وی به دكتر ترودل یونگگ گفت : « من دیگر از مرگ
نمیتروسم، مرگ راحت خواهد كرد زیرا از ایام جوانی بدبختی و غم
دوستان همیشگی من بوده اند.»



هیتلر در اواخر عمر خود

هرچه جنگ بیشتر توسعه می‌یافت و مسئولیت‌ها بیشتر می‌شد هیتلر بیشتر بفعالیت می‌پرداخت و بیشتر شخصاً به جزئیات رسیدگی میکرد . در اثر فعالیت زیاد دچار ضعف اعصاب شدید شده و قادر نبود مانند سابق فوراً تصمیم بگیرد. فشار کار او را بداخم و ساکت و کج خلق نموده بود. بعلاوه از بس خیانت دیده بود نسبت به همه ظنین میشد . بی سبب نبود که یک روز وی به «آلبرت اشپیر» چنین گفت :

اشپیر، یکی از این روزها برای من فقط دو دوست باقی خواهند ماند و آنها عبارتند از : اوا بروان و سگم.»

وقتی که روسها بدروازه‌های برلن رسیدند ، هیتلر تصمیم جدی به خودکشی گرفت زیرا او فکر میکرد چنانچه زنده گرفتار دشمنان خود شود او را در قفسی به مسکو برده و در باغ وحش مسکو بدارش خواهند آویخت .

چون هیتلر میل داشت مانند ناپلئون روز پنجم مه بمیرد، خودکشی خود را دائم بتعویق میانداخت ولی روسها که گوئی به قصد او پی برده بودند اصرار داشتند روز اول مه که روز جشن کارگران است برلن را در تصرف خود داشته باشند . لذا هیتلر مجبور شد برخلاف میلش روز يك شنبه ۲۹ آوریل دست بانتهار زند .

وی قبل از انتحار به دو سکرتر وفادار خود یعنی Frau wolf و Frau Christian سم داد تا با آن خود را بکشند و از آنها پوزش طلبید در این لحظه هدیه بهتری ندارد که با آنها بدهد. سپس سگ عزیزش بلوندی و توله های او را نیز با سم کشت و همسر گوبلز را بوسید و از او خدا حافظی کرد. سپس در ساعت سه بعد از ظهر همراه با او ابراون به اطاق مخصوص خود که روی دیوارش فقط تصویر فردرک کبیر اثر آنتون گراف دیده میشد رفت و آن دو نفر در بین ساعت ۳ر۲۲ و ۳ر۲۷ هردو خود را کشتند . هیتلر، سمت راست پیشانی خود را نشانه گیری کرده بود و خون روی صورتش جریان داشت. رنگش پریده و دست راستش از روی نیمکت آویزان بود. او ابراون در سمت چپ نیمکت در حالیکه سرش به گوشه آن تکیه داده و بادست چپش سعی میکرد ببازوی هیتلر تماس بگیرد افتاده بود. روی لباسش يك گل رز دیده میشد. معلوم بود تازه بحمام رفته است زیرا موی سرش بسیار تمیز و تازه آرایش یافته بود. چهره اش بیحالت ولی زیبا بود. هفت تیرش روی میز قرار داشت شیشه سمی که بمصرفش رسانده بود و به ماتیک شباهت داشت روی زمین افتاده بود. در اطاق بوی روغن بادام تلخ پیچیده بود. این بوی سمی بود که «اوا» بمصرف رسانده بود.

اجساد هیتلر و همسرش با چهل گالن گازولین که کمپکا راننده
مخصوص هیتلر آورده بود آتش زده شد، در این موقع تمام برلن مشتعل
بود و سروصدای خمپاره انداز روسها گوئی مارش عزائی بود که برای
هیتلر نواخته میشد.

شخصیت و علایق و عادات هیتلر

هیتلر در اثر شخصیت بیمانندی که داشت چنان بر گورینگ، گوبلز و سایر همکاران نزدیکش نفوذ کرده بود که در برابر او کاملاً تسلیم بودند. مثلاً گورینگ درباره او میگوید: موقعی که تصمیمی باید گرفته شود، این تنها فوهرر است که این کار را میکند زیرا ارزش هیچ‌یک از ما بیش از شن‌هایی که رویش ایستاده‌ایم نیست» همو یک بار دیگر اظهار داشت: اغلب تصمیم میگیرم که حرفی باو بزنم ولی وقتی که با او روبرو میشوم قلبم در پوتینم فرو میریزد.»

آلبرت اشپیر مینویسد که مکرر بمنظور مخالفت بنزد هیتلر میرفته است ولی بمجرد اینکه باو نزدیک میشده، تسلیمش میگشته است. در نظر او در چشمان هیتلر یک قدرت هیپنوتیک وجود داشت

که طرف را علم رگم میل خودش وادار به تسلیم میکرد^۱.

هیتلر همین قدرت و نفوذ را در موقع نطق کردن برای مردم در مورد مردم از خود نشان میداد. او تواشتراسر درباره قدرت هیتلر در نطق و بیان میگوید: از من چندین بار درباره قدرت فوق العاده هیتلر در سخنرانی سؤال کرده اند. بنظر من این قدرت ناشی از حس ششم عجیبی است که در هیتلر وجود دارد و او را قادر میسازد بطرز خطاناپذیر به ناراحتی هایی که شنوندگان از آن رنج میبرند فوراً پی برده و بر طبق میل آنها سخن گوید... در نتیجه سخن او مانند تیر به هدف میخورد و بطور ناخود آگاه اندرونی ترین آرمانهای آنان را آشکار میسازد...»

وجود يك چنین قدرت باعث میشد ژنرالهایش در برابر نقشه های جنون آمیز نظامی او تسلیم شوند گویانکه بعضی این نقشه ها بطرز معجزه آسایی بموفقیت منجر میشد و همه ی ژنرالها را متعجب میساخت.

علائق و عادات او برسبیل اجمال چنین بود:

هیتلر علاقه زیاد به اطاق های وسیع و قالیه های ضخیم و بلند ایرانی و پرده های مجلل داشت. او دوست داشت در يك اتومبیل نیرومند و سریع السیر و گاهی هم در طبیعت تنها بگرددش بپردازد. به طبیعت علاقه فراوان ابراز میداشت و با بریدن درخت ها جهت ساختن بناها سخت

۱- هملوت هنشل که یکی از سکرترهای هیتلر بود مینویسد: چشمان او آبی و سرد و نافذ بود آن چنانکه گوئی چشم انسان نیست. او میتواند دريك اطاق با خیره شدن، هر کس را که در حضورش بود از ترس بلرزاند. شما در حضور او کاملاً از خود بیخود میشدید.»

مخالفت میکرد و حتی دستور داد عمارت‌هایی را خراب کنند تا جلویك
منظره زیبای طبیعی سد و حجابی وجود نداشته باشد .

وی کلبه باشکوهی بنام برگهوف در برجستگاون ساخت تا از
تماشای مناظر باشکوه طبیعت بیشتر لذت ببرد .

و اما از نظر عادات خصوصی ، عادات هیتلر همان عادات
بورژوازیهای متوسط الحال بود . وی در زمستان زیرپیراهن پشمی
میپوشید و دائم پیراهن خود را عوض میکرد و تنها بحمام میرفت. از تماس
جسمی سخت وحشت داشت و حتی به خیاط خود اجازه نمیداد برای
پرو و اندازه‌گیری باو دست بزند.

هیتلر از خوابیدن نفرت داشت و هر شب با عده‌ای از دوستانش تا
ساعت سه بعد از نصف شب بلکه حتی دیرتر گپ میزد. اغلب ساعت چهار
میخوابید و صبح ساعت ۱۱ از خواب برمیخاست. کم غذا میخورد و
به لباسش بی‌اعتناء بود. سیگار نمیکشید ، مشروب نمینوشید ، ورزش
نمیکرد، شنا و اسب‌سواری هم نمیدانست و اغلب حتی از صرف چای
و قهوه نیز پرهیز میکرد.

در کنار میزش همیشه مقداری کاغذ سفید وجود داشت که در
اوقات فراغت رویش تصاویری میکشید. علاقه به هنر مدرن نداشت و
بیشتر شیفته‌ی تابلوهای هنرمندان سانتیمان‌تال قرن نوزدهم بود . در
آرشیونکت هم سبك باروك را می‌پسندید .

نطق‌های خود را در آخرین لحظه تهیه میکرد و چون برای خواندن
حروف ریز به عینك احتیاج داشت و از زدن عینك در ملاء عام امتناع

میورزید لذا نطق او بایک ماشین تحریر مخصوص که طول حروفش ۱۲ میلیمتر بود، ماشین میشد.

موقع صرف ناهار قریب چهل الی پنجاه نفر باهیتلر ناهار می-خوردند و اغلب این افراد اعضای برجسته حزب نازی بودند هیتلر ساعت ۲ و یا حتی ۳ بعد ازظهر برای صرف ناهار وارد سالن مخصوص ناهارخوری میشد. ورود او مانند ورود سایر افراد، غیررسمی و بدون تشریفات بود (در پرانتز باید این مطلب ذکر شود که هیتلر بشدت از تشریفات متنفر بود) پس از آنکه بهمه دست میداد روی صندلی خود مینشست و ناهار در یک محیط پرصفا و صمیمیت صرف میشد.

ناهار دو نوع بود: یکی مخصوص هیتلر که عبارت بود از سوپ، سبزیجات و آب معدنی و یکی هم برای سایر مهمانان که عبارت بود از غذاهای گوشتی، آبجو و شراب ارزان و معمولی. گورینگ چون بسیار مشکل پسند بود و غذائی را که در سفره ی هیتلر صرف میشد بی مزه تشخیص داده بود، کمتر در این ضیافت شرکت میکرد. هس گاهی غذای مخصوص نباتی خود را میآورد. یک بار هیتلر از این عمل او بخشم آمد و گفت . ما در اینجا آشپز درجه یک داریم. اگر پزشك برای تو غذای مخصوص تجویز کرده آشپز ما باطیب خاطر حاضر است آن را برای تو تهیه کند. تو نباید غذای خود را همراه خود بیاوری.»

گوبلس که ارادت خاصی به هیتلر داشت همیشه سر سفره حاضر بود و جزو مهمانان بسیار عزیز هیتلر بشمار میرفت ولی صرف ناهار با هیتلر در واقع اتلاف وقت بود زیرا ناهار تا ساعت چهار ونیم طول

میکشید !

و اما علت اینکه هیتلر گوشت نمیخورد بخاطر آن بود که معتقد بود گوشتخواری آدمیان را مانند حیوانات درنده ، بیرحم و وحشی میکند !

او گوشت را تنها بیک صورت میخورد و آن بصورت کوفته جگر (Leberknodel) بود. غذاهای دیگری که او دوست داشت Hoppel - poppel یا سیبزمینی سرخ کرده باتخم مرغ بود!

در موقع صرف ناهار دوست میداشت در اطراف زنان زیبا صحبت شود!

پس از صرف ناهار هیتلر برای مدتی کوتاه پیاده راه میرفت . البته عادت ناهار خوردن او در اواخر جنگ که سخت گرفتار بود تغییر کرد . در آن ایام پر آشوب و گرفتاری ، وی یا تنها با سگ خود و یا با عده ای محدود از دوستان نزدیک (مانند گوبلس) ناهار صرف میکرد .

هیتلر هرگاه بفکر مسافرت میافتاد یا در هواپیما مسافرت میکرد و یا در قطار، هرگاه با قطار مسافرت میکرد سیزده و یا چهارده واگون حامل ملتزمین رکاب و مهمانان او بودند.

هیتلر از مسافرت در کشتی و قایق نفرت داشت زیرا این نوع مسافرت ها حالش را بهم میزد . به اسکی بازی هم علاقه ای نداشت ، کوهنوردی را سرگرمی مجانبین میانگاشت و میگفت اگر این کوهنوردان خل و دیوانه در بعضی عملیات جنگی قابل استفاده نمیبودند سرگرمیشان هیچ معنایی نمیداشت. علاقه زیاد به سگ داشت ولی از حیوانات

کوچك ديگر مانند آهو، کاسه پشت وجوجه خوشش نمی‌آمد. در نظر
او اسب حیوان بیشعوری بود و نسبت به گربه آلرژی داشت چنانکه
هر وقت گربه‌ای را میدید چندشش میشد.



هیتلر و مذهب

هیتلر در نطق‌های خود پیوسته نام خدا را میبرد و ادعا میکرد خدا او را برگزیده تا آلمانها را نجات دهد. وی حتی يك بار اظهار داشت :
من با اطمینان خاطر يك خواب نورد، طریقی را طی میکنم که خدا و تقدیر
برایم تعیین نموده است.» و باز يك موقع دیگر چنین اظهار داشت :
بامقایسه با قدرت و اراده خدا هر قدر هم يك مرد ضعیف باشد چنانچه
بر طبق اراده خدا عمل و رفتار کند، بی اندازه نیرومند خواهد شد. موقعی
که به فعالیت‌های پنجساله پشت سر خود میاندیشم ، احساس میکنم که
حق دارم بگویم این کار، کار يك انسان تنها نبوده است.»

معهداگاهی هیتلر وجود خدا را انکار میکرد چنانکه يك بار وی
اظهار داشت : خدا يك اختراع یهودی است و مانند ختنه، يك لکه و
عیب است !»

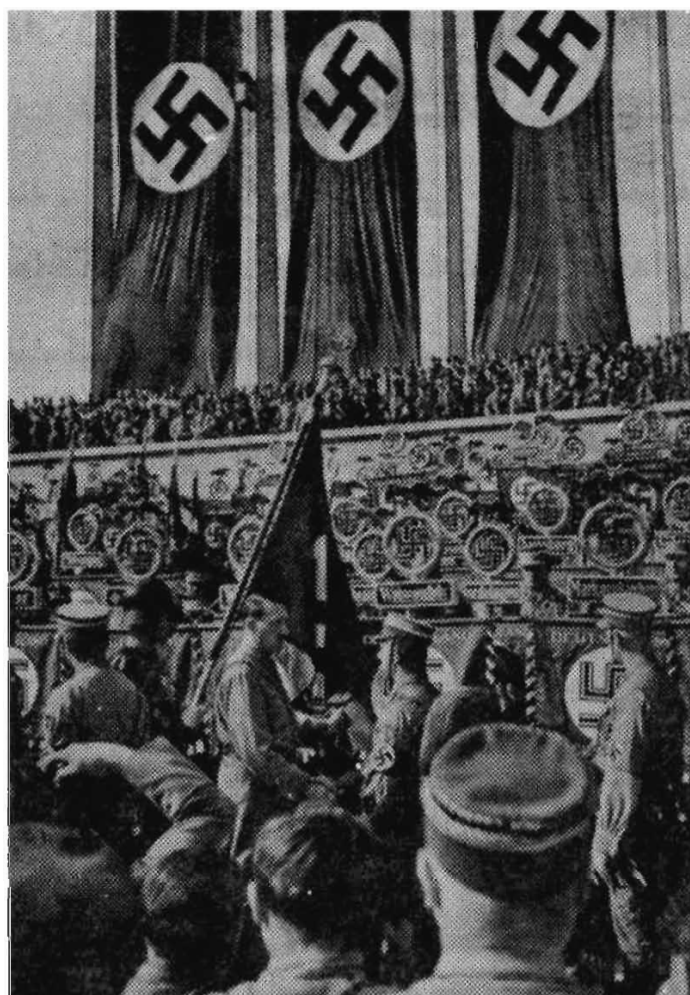
اگر چه بظاهر هیتلر از کلیسا و روحانیون طرفداری میکرد ، او

خیال داشت پس از تسلط کامل بر اروپا کلیساها را بکلی از بین ببرد. او در کشورهای اشغال شده اروپا مانند يك سیرك بازكشیشان را بخدمت میگرفت مثلاً موقع غلبه بر لهستان وی به فرماندهان آلمانی در لهستان دستور داد نباید لهستانی‌ها را در سطحی بالاتر از آنچه اکنون آنان در آن هستند، قرارداد. زیرا در این صورت آنها تبدیل به آنارشیت و کونیست خواهند شد. پس بهتر است لهستانی‌ها هم‌چنان کاتولیک رومی باقی بمانند. ما از روحانیون لهستانی حمایت خواهیم کرد و آنها هم گوسفندهایشان را در همان راهی که ما می‌خواهیم، هدایت خواهند کرد... وظیفه يك کشیش لهستانی آن است که لهستانی‌ها را هم‌چنان آرام، احمق و نادان نگاه بدارد. فرمانروائی يك چنین وضع به نفع ماست ولی چنانچه لهستانی‌ها رشديافته در سطح بالاتری قرار گیرند آنها دیگر برای ما آن نیروی انسانی که مورد نیازمان میباشد نخواهند ماند.»

هیتلر نه تنها به مسیحیت علاقه نداشت بلکه از آن متنفر هم بود چنانچه وی هرگز جشن بزرگ مسیحیان یعنی کریسمس را نمی‌گرفت و غالباً روز کریسمس بمسافرت می‌پرداخت و یا تمام روز را در تنهایی بسر می‌آورد.

هیتلر آئین شینوئی ژاپن و اسلام را بر مسیحیت ترجیح میداد زیرا این دو آئین طرفدار جنگ و جهاد بودند. يك بار وی درین باره چنین اظهار داشت: «این يك بدبختی است که پیرو يك دین عوضی شده‌ایم. چرا نباید دین ژاپنی‌ها را داشته باشیم که فداکاری در راه وطن را برترین کار نيك میانگارند؟ اسلام نیز بیش از مسیحیت با ما سازگار می‌بود. چرا

باید از مسیحیت که حلم و افتادگی را تعلیم می‌دهد پیروی کنیم؟»
 هدف غائی S . S نابودن کردن مسیحیت در سرتاسر دنیا بود .
 مارتین بورمان که مانند هیتلر از کلیسا به شدت نفرت داشت دائم تلاش
 میکرد قدرت کلیسا را درهم کوبد.



۱- باید در این مورد باتأسف گفت علی‌رغم اینکه اروپائیان مسیحی
 هستند از مسیحیت پیروی نمیکنند چنانکه قومی خونخوارتر از آنها در دنیا
 وجود ندارد. مؤلف

هیتلر وزن

هیتلر جزو مردانی بود که نزد زنان محبوبیت زیاد داشته‌اند موقعی که به زمامداری رسید این محبوبیت بحدنهایت رسید چنانکه بیماران زن که حاضر نبودند به عمل جراحی تن در بدهند بمجرد شنیدن نام «هیتلر» باطیب خاطر آماده عمل جراحی میشدند. زنان حامله بلافاصله پس از فارغ شدن نام هیتلر را میبردند و فریاد میزدند «هایل هیتلر». گفته میشود دختری در حین معاشقه عکس هیتلر را زیر بالش خود پنهان میکرد وعده‌ای از دختران هم جلو او چاك دامنه‌شان را کنار میزدند تا احساساتش را تحريك کنند! برخی دیگر موقعی که اتومبیل هیتلر از خیابانی عبور میکرد، خود را جلو اتومبیل می‌انداختند تا شاید زخمی شده مورد نوازش مخصوص او قرار گیرند. عده‌ای از زن‌ها هم موقع معاشرت جنسی موقعی که ارگازم دست میداد، نام هیتلر را زمزمه میکردند! حتی زنانی وجود داشتند که زیر نافشان علامت صلیب شکسته را خال کوبی کرده

بودند .

علاوه بر این حرکات و کارهای جنون آمیز، روزی نبود که هیتلر هزاران نامه عشقی و هدایای عاشقانه دریافت ندارد.

چه چیز هیتلر بود که دختران را این چنین تحریک میکرد ؟ او از زیبایی صورت و اندام چندان بهره ای نداشت در لباس پوشیدن هم زیاد دقت نمیکرد . بنظر میرسد این احترام، يك مقدارش بخاطر آن بود که او را بصورت يك قهرمان میدیدند و زن هم بقول هیتلر قهرمان پرست است .

علت دیگرش بخاطر آن بود که وی در حضور زن بسیار مهربان میشد و با آنها طوری رفتار میکرد که هر زن فکر میکرد عاشق دلخسته اوست. یکی از زنان میگوید: در حضور او احساس میکردم ذوب شده ام. من حاضر بودم برای او هر کاری را که از من میخواست ، انجام دهم.» تمام سکرترهای او گفته اند که وی هرگز آنها را توبیخ نمیکرد و چنانچه مطلبی را که دیکته میکرد درست نمیفهمیدند با بردباری از نو تکرارش میکرد. وی همیشه با سکرترها طوری رفتار میکرد که گوئی پدر آنهاست. از سوی دیگر زنان زیبایی که با او روبرو میشدند مورد ستایش قرار میگرفتند مثلاً پای «آنی اوندرا» و گردن «زارا لثاندر» از مواردی بود که مورد توجه بسیار او قرار گرفت و زن هم از تعریف لذت میبرد و مردی را که زیباییش را بستاید دوست میدارد .

هیتلر علاقه زیاد به زنان زیبا و خوش اندام داشت. او نه تنها تمام اجزای صورت يك زن را مورد توجه قرار میداد بلکه حتی به لباس ، کیف، طرز آرایش گیسو، نوع جورابی را که زن پیا کرده بود بدقت توجه

میکرد و چنانچه یکی از آنها خیلی زیبا بنظر میرسید سخاوتمندانه به تعریف و ستایش او میپرداخت.

۵. تیلر از زنانی که زیاد بزرگ میکردند مخصوصاً آنهایی که ماتیک به لب میزدند سخت نفرت داشت. او زیبایی طبیعی را دوست میداشت و زنانی که زیاد بزرگ نمیکردند بیشتر مورد توجهش قرار میگرفتند مثلاً او دوشش و یندسور همسر ادوارد هشتم را بعلت آنکه بسیار کم بزرگ میکرد میستود .

هیتلر شیفته زنان قد بلند و خوش اندام بود. هوش و دلفریبی آنها چندان مورد توجهش قرار نمیگرفت. او ابروان که نسبتاً قد کوتاه و ظریف بود از آن تیب زنانی نبود که از نظر جسمانی مورد علاقه اش قرار گیرد. علاقه هیتلر به او کاملاً عاطفی بود شاید او درین زن بعضی از خصوصیات مادرش را که بحد پرستش دوستش میداشت یافته بود و بهمین علت باو علاقمند شده بود.

علی رغم علاقه ای که او به زنهای و زنهای باو داشتند، او بهیچوجه اجازه نمیداد زنی در سیاست تحت تأثیرش قرار دهد. درین باره خود هیتلر میگوید :

هیچ زنی جرئت نکرده بمن اندرز سیاسی بدهد .»

هیتلر درباره ازدواج عقائد خاصی داشت .

از گفته های اوست: «یک مرد بسیار باهوش باید یک زن پخته را بزنی گیرد. فکر کنید اگر با تمام گرفتاریهایی که من دارم زنی هم میداشتم که در کارهایم بمداخله میپرداخت! در اوقات فراغت من میل دارم فکر کنم

راحت باشد... خیر، من هرگز نمیتوانم ازدواج کنم. فکر کنید در صورت داشتن فرزند گرفتار چه مشکلاتی میشدم! در پایان کار مردم سعی میکردند او را جانشین من سازند. در حالیکه امید اینکه افرادی مانند من دارای يك پسر لایق و شایسته داشته باشد بسیار کم است. وضع همیشه چنین بوده است. پسر گوته را در نظر آورید - او آدمی کاملاً بی عرضه و نالایق بود... عده‌ای زیاد از زنان مجذوب من هستند چون ازدواج نکرده‌ام مخصوصاً در ایامی که حزب ما تلاش و فعالیت میکرد چنین بود... وضع من مانند وضع يك هنرپیشه است که موقعی که ازدواج میکند زنانی که دوستش میداشتند دیگر مانند سابق باو توجه نمیکند.»

زمانی که به فعالیت‌های حزبی مشغول بود علت زن نگرفتن خود را چنین توجیه کرد: منی که باید دائم مسافرت کنم، چگونه ممکن است بخود اجازه داشتن منزل را بدهم در حالیکه جانم همیشه در معرض خطر است؟ و اضافه کرد: «زنان اثرات مخربی در سیاست میگذارند. به ناپلئون نگاه کنید. لولامونتیز رقاصه لودویگ اول پادشاه باواریا را بدبخت کرد. ممکن بود بدون این رقاصه لودویگ پادشاه بسیار خوبی از کار دربیاید...»

يك بار دیگر وقتی که از او سؤال کردند آیا خیال دارد روزی ازدواج بکند او در پاسخ گفت: من هم اکنون متأهل هستم - آلمان همسر من است!

رفتار هیتلر با اطفال چگونه بود؟ هیتلر به اطفال به عنوان اینکه بچه‌اند توجه چندانی نداشت. او اطفال را نماینده‌ی نسل آینده میدانست و بیشتر به سلامتی، چهره و قد آنها توجه داشت.

موقعی که به طفلی برمیخورد پیدا بود که رفتار پدرانه او ساختگی است زیرا پس از چند کلمه معدود صحبت، بدون اینکه نوازش زیادی از آنها بکند، ترکشان میکرد و مجدداً مشغول صحبت با بزرگترها میشد.



هیتلر و یهودیها

هیتلر برای تمام مصائبی که بر اروپائیان و مخصوصاً آلمان وارد میشود، یهودیها را مسئول میدانست. مثلاً او معتقد بود یهودیها باعث رخنه کردن سیاهپوستان در آلمان شده‌اند و قصدشان ازین کار حرامزاده کردن سفیدپوستان است تا بدینوسیله سطح فرهنگی و سیاسی آنها را پائین آورده خود بر آنان فرمانروائی کنند. بنظر او یهودیها کارگران آلمان را استثمار کرده و آنها را به بردگی کشانده‌اند. حتی در نظر او کمونیسم روسیه يك توطئه یهودی است. یهودی‌ها با نهضت کمونیسم در واقع يك سنگر اقتصادی در کشور پهناور روسیه برای خود مستقر ساخته‌اند. البته مادام که استالین زنده است ممکن است خطری پیش نیاید ولی بمجرد مرگ او یهودیها مقامات عالی روسیه را اشغال خواهند کرد.

کنت چیانو در خاطراتش مینویسد که هیتلر معتقد بود اطرافیان

روزولت هم همه یهودی هستند و این یهودیانند که ملت امریکارا استثمار کرده و او را وادار به جنگ کرده اند.

بدبینی او نسبت به یهود بعدی بود که میگفت یهودی هیچگونه تمدنی بوجود نیاورده اینکه سهل است بسیاری از تمدنها را نابود کرده است. او هیچ چیز را خلق و ایجاد نکرده و هرچه دارد سرقت است! پرستشگاه های او را کارگران بیگانه ساخته اند و باز همین بیگانه ها هستند که برای او کار خلق میکنند. یهودی هنری که تنها متعلق بخودش باشد ندارد و آنچه را که دارد تکه تکه از دیگران سرقت کرده است.

در نظر او: «این تنها آریائی ها هستند که قادرند دولت های ایجاد کنند و آنها را در طریقی قرار دهند که در آینده به عظمت نائل گردند. این کارها از عهده یهودیها برنمی آید. و چون برنمی آید لذا تمام انقلاب های اوج جهانی است و باید مانند يك آفت در همه جا پخش شود. وی هم اکنون روسیه را نابود کرده و نوبت نابودی آلمان رسیده است با غریزه ی حسودانه ای که برای نابود کردن دارد او در صدد برآمده است روح ملی آلمان را خرد و خونشان را آلوده سازد.»

علت اصلی خصومت هیتلر بایهودیها در گفته زیر او کاملاً آشکار است :

«برای اینکه يك مبارزه برای قشرهای وسیع قابل فهم گردد، باید علیه دو چیز متمرکز گردد : علیه يك شخص و علیه يك مقصد. انگلستان علیه که جنگید ؟ علیه قیصر آلمان بعنوان يك شخص و میلیتاریسم او بعنوان مقصد. یهودیها با قدرت مارکزیستی خود علیه که جنگیدند؟ علیه بورژوازی بعنوان يك شخص و علیه کاپیتالیسم بعنوان مقصد .

«پس نهضت ما باید علیه چه کسانی باشد؟ ما باید بایهودی بعنوان

يك شخص و مارکزیسم بعنوان يك مقصد، بجنگیم.»

پس هیتلر خیلی جدی بود وقتی که اظهار داشت لازم است فقط

يك دشمن را انتخاب کنیم تا همه به بینند او و فقط او گناهکار است.»

از نظر روانشناسی هیتلر متوجه بود که شخص فقط در هر آن قادرست

با يك دشمن بشدت نبرد کند و او هم که هدفش نابود کردن مارکزیسم

و کمونیسم بود، یهودی را انتخاب کرد و چنان جلوه داد که یهودی

در دنیا چه در روسیه بصورت مارکزیسم و چه در امریکا بصورت

کاپیتالیسم و چه در انگلیس بصورت امپریالیسم بآلمان دهن کجی میکند.

تبلیغات ضد یهودی در واقع نقش قطعه پارچه قرمزی را که گاوبازان

جلوگاو میگیرند تا او را بهیجان آورند بازی میکرد. ملت آلمان بمجرد

اینکه نام نفرت انگیز «یهودی» را میشنید بهیجان میآمد و بشدت هرچه

تمامتر با هر دشمنی که هیتلر قصد نابودیش را داشت، حمله میکرد.

هیتلر و موسیقی

هیتلر واگنر را بزرگترین قهرمان فرهنگی میانگاشت و بغیر از موسیقی واگنر و بروکنرو و بتهوون و عده‌ای محدود دیگر از موسیقیدانان اروپا علاقه به آثار موسیقیدانان دیگر نداشت. علاقه او به موسیقی واگنر بخاطر آن بود که واگنر تمام داستانهای قهرمانی آلمان را بصورت اپرا و آهنگ در آورده بود و در نتیجه احساسات ملی را بشدت تحریک میکرد و ملت آلمان را به تقلید از قهرمانان اساطیری آلمان بر میانگیخت.

يك بار هیتلر درباره‌ی موسیقی واگنر چنین اظهار داشت:

موقعی که موسیقی واگنر را میشنوم ژرفتر از هر لحظه دیگر احساس میکنم که آلمانی هستم. موسیقی واگنر چیزی در خون من بجوش می‌آورد و مرا بعالم دیگر میبرد.»

گاه اپراهای واگنر در فستیوال بایروت برگزار میشد. هیتلر برای شنیدن آهنگهایی نظیر Die Gotterdammerung و Die Meistersinger

در فستیوال مزبور حضور می‌یافت^۱ .

در بین سایر موسیقیدانان ، هیتلر به آثار یوهان اشتراوس ،
فرانتس لهار و هوگو ولف علاقمند بود. صفحاتی از آهنگهای موسیقیدانان
مزبور در يك جعبه سیاه در اطاقش دیده میشد که از آن در اوقات فراغت
استفاده میکرد.

۱- این مطالب جالب توجه است که آخرین باری که وی در فستیوال
بایروت حضور داشت در سال ۱۹۴۰ و اپرایی که در سال مزبور اجراء شد،
«غروب خدایان» بود !

هیتلر و آرشیتکت

در اوایل جوانی هیتلر هوس داشت روزی معمار شود. این هوس حتی در موقعی که صدراعظم آلمان شد در او باقی ماند و بارها اظهار تأسف کرد چرا معمار نشده^۱. اگرچه او موفق برسدن باین آرزو نشده بود، میتوانست دیگران را وادار کند هوسهایی را که در معماری داشت بمرحله عمل در آورند. از جمله معمارانی که برای این کار استخدام کرده بود آلبرت اشپیر بود که کتابی هم راجع به او و رایش سوم نوشته است. آلبرت اشپیر در کتاب خود نقشه‌هایی که هیتلر از نظر معماری برای شهرهای برلن و نورنبرگ داشت تشریح کرده است.

او مینویسد هیتلر در نزدیکی نورنبرگ قطعه زمینی بوسعت ۳۴۰۰ × ۲۳۰۰ پا اختصاص داده بود تا در آن استادیوم عظیمی ساخته شود. این قطعه زمین بنام خدای جنگ یونانی که «مارس» بود

۱ - هیتلر يك بار به وزیر تدارکات خود اشپیر گفت : «چه قدر دلم

میخواست يك آرشیتکت می بودم .»

Marchfield خوانده شد. قرار بود دورتادور آن سکوهائی بطول ۴۸ پا ساخته شود که برای ۱۶۰ هزار تماشاچی جا داشته باشد. این سکودارای ۲۴ برج بارتفاع ۱۳۰ پا بود و در وسط آن میدان وسیعی قرار داشت تا سربازان در آن رژه بروند.

پشت این میدان قرار بود استادیوم عظیمی با ظرفیت ۴۰۰.۰۰۰ نفر تماشاچی ساخته شود.

فرا تر از استادیوم در قسمت شمالی آن قرار بود يك تالار بزرگ بنام Kongresshalle در دست راست و يك تالار بزرگ دیگر بنام Kulturhalle در دست چپ ساخته شود. نقشه ساختمان این بنا در دست اقدام بود که ناگهان جنگ جهانی دوم شروع شد و آرزوهای دور و دراز هیتلر را نقش بر آب کرد.

هیتلر قصد داشت برلن را بصورتی زیباتر از آنچه پاریس و وین هست درآورد. برای طرحهای برلن از شانزلیزه و طاق نصرت پاریس الهام گرفته بود. یعنی هیتلر قصد داشت خیابانی عریضتر از شانزلیزه و بولوارهای زیباتر از آنچه هوسمن در پاریس ایجاد کرده بوجود آورد. او در نظر داشت فرودگاه تمپلهوف برلن را تبدیل به پارك تفریحی عظیمی نظیر پارك «تی ولی» کوپنهاگ کند و در کنار رود «اسپری» پارك عظیم دیگری نظیر بوادوبولنی پاریس ایجاد کند.

قرار بود در شهر برلن دو ایستگاه راه آهن عظیم خیلی بزرگتر از ایستگاه راه آهن نیویورک ساخته شود. وقتی که مسافر از ایستگاه بداخل شهر میآمد روبروی خود استخر عظیمی که طولش ۳۳۰۰ پا و عرضش ۱۱۵۵ پا بود می یافت. قرار بود سه ساختمان غول پیکر در قسمت غربی

اخلاق و خصوصیات هیتلر

آنچه در اخلاق هیتلر بیش از همه به چشم میخورد قدرت اراده خارق العاده اوست. زندگی هیتلر تصویر مردی را نشان میدهد که برای رسیدن بمقصود از هیچ مانعی ترس و وحشت ندارد و با کمال شجاعت تا پای مرگ بدنبال هدف میرود.

از خصوصیات دیگر هیتلر استعداد شگرف او به خود را منطبق کردن بامحیط است. یعنی او قادر بود هر قیافه‌ای که بخواهد بخود بدهد. مثلاً گاهی باقتضای موقع، مردی فوق العاده متواضع و مهربان و دوست داشتنی میشد گاهی هم متکبر، خشمناک و دیکتاتور صفت میگشت. در منطبق کردن خود بامحیط بحدی مهارت داشت که اغلب اوقات حتی دوستانش را نیز متعجب میساخت. استعداد عجیب او در تغییر دادن قیافه بخوبی از عکسهائی که ما در همین کتاب از او بچاپ رساندایم پیداست.

با اینکه هیتلر هنرمند نبود، خوی هنرمندان را داشت یعنی اغلب

در عالم تخیل غوطه‌ور بود و نمیتوانست بطور مرتب و منظم کار کند . او اغلب مدتی بشدت وحدت بکار میپرداخت و سپس برای مدت طولانی استراحت میکرد. البته استراحت کردن او با استراحت کردن سایر افراد فرق داشت. او در حان استراحت نقشه میکشید و درباره مسائل مهم میاندیشید. وی اغلب مطالب نطق‌های خود را در ساعات طولانی استراحت تهیه میکرد. گاهی در حینی که بادوستان خود در کنار بخاری مینشست و گپ میزد ناگهان توی فکر فرومیرفت و در حالیکه نگاهی به شعله‌ها دوخته بود برای اینکه رشته افکارش قطع نشود همه سکوت اختیار میکردند تا خود هیتلر مجدداً گفتگورا آغاز نماید.

هنرمندان معمولاً تنهایی و انزوا را دوست میدارند . هیتلر هم اغلب در گوشه انزوا میخزید. در اواخر عمر این میل به تنها بودن بحدی شد که يك بار اظهار داشت بمجرد اینکه بهدف سیاسی خود رسید و کارهایی را که میخواهد برای آلمانها انجام دهد بانجام رساند خود را از کار بر کنار کرده و به لینتس رفته در گوشه انزوا بسر خواهد برد !

هیتلر هیچوقت به پول علاقه زیاد نشان نمیداد زیرا او در طفولیت و جوانی همیشه بی پول بود. بعد هم که پولدار شد برای او بودن و نبودن پول چندان تفاوت نداشت بخصوص که زن و بچه نداشت که برای او خرج بتراشند . به زندگی تجملی و کامرانی هم اعتنائی نداشت. هیتلر حقوق رسمی خود را نمیگرفت و درآمدهای او محدود بود به پولی که از فروش کتاب «نبرد من» بدست میآمد .

از خصوصیات بارز دیگر هیتلر این بود که درباره مسائل مدت‌ها میاندیشید و سپس ناگهان تصمیم میگرفت و تصمیمات خود را فوراً

بمرحله اجراء درمیاورد. اومانند تیمورلنگ هر وقت تصمیمی میگرفت، هرگز از آن عدول نمیکرد.

هیتلر دارای طبیعت بچه‌ها بود باین معنی که شیرینی را زیاد دوست میداشت و از تماشای فیلم و سترن لذت میبرد و باینکه خودش شوخ نبود، هر وقت کسی شوخی میکرد هیتلر بلند میخندید. گاهی بحدی میخندید که اشك از چشمانش جاری میشد!

باینکه هیتلر سالیان دراز با کارگران زندگی کرده بود خصوصیات آنها را نداشت و از این طبقه خوشش نمیآمد. او يك بار با تحقیر گفت: کارگران به چیزی غیر از نان و سيرك احتیاج ندارند» او توده کارگرا چون يك «اژدهای انسانی» میدید که در زندگی هیچگونه ایده‌ال و آرمان بزرگی ندارند و از وقتی که تحت تأثیر تبلیغات کمونیستی قرار گرفته‌اند کلیه عقائد و اصولی را که هیتلر به آن احترام میگذازد نه تنها قبول ندارند بلکه بآن بی‌احترامی میکنند. از این قبیل است عقیده وطن که بنظر بلشویك‌ها چیزی غیر از آلتی در دست طبقه بورژوازی برای استثمار طبقه پرولتاریا نیست. دیگر قانون که در نظر کمونیست‌ها فقط بخاطر ظلم و آزار طبقات پائین اجتماع وضع میشود. دیگر آموزشگاه و دانشگاه که چیزی غیر از مؤسسه‌ای برای برده‌پروری نیست. دیگر مذهب که وسیله‌ای بیش برای تحمیق طبقه پرولتاریا برای بهره‌برداری از آنها بطریقی آسانتر نیست و بالاخره اصول اخلاقی، که در نظر کمونیست‌ها دلیل حمق و بلاهت و تبعیت کورکورانه است!

هیتلر دلیل استقبال طبقه کارگر از کمونیسم را در این میدانست که آنها به ماد دیگری گرایش داشته و از ایده‌آلهای عالی بی‌بهره‌اند.

از صفات خوب هیتلر شهامت و راستگوئی او بود ولی این صفت مخصوص او نبود زیرا اکثر آلمانها چنین اند. هیتلر حتی در مورد نزدیکترین دوستانش صراحت لهجه عجیبی نشان میداد چنانکه وقتی که اطلاع حاصل کرد کتاب «افسانه قرن بیستم» روزنبرك که در آن ایدئولوژی حزب نازی تشریح شده خوب فروش رفته بسیار تعجب کرد و گفت :

این کتاب که هیچکس قادر بدرك مطالب آن نیست توسط يك آلمانی کوتاه فکر منطقه‌ی بالتیک که افکارش را با اصطلاحات بسیار پیچیده بیان میدارد نوشته شده است.»

از عجائب آن است که هیتلر با اینکه در مورد انسانها بیرحم بود، حیوانات را دوست میداشت و يك علت اینکه وی به گیاهخواری روی آورد از روی ترحم به حیوانات بود.

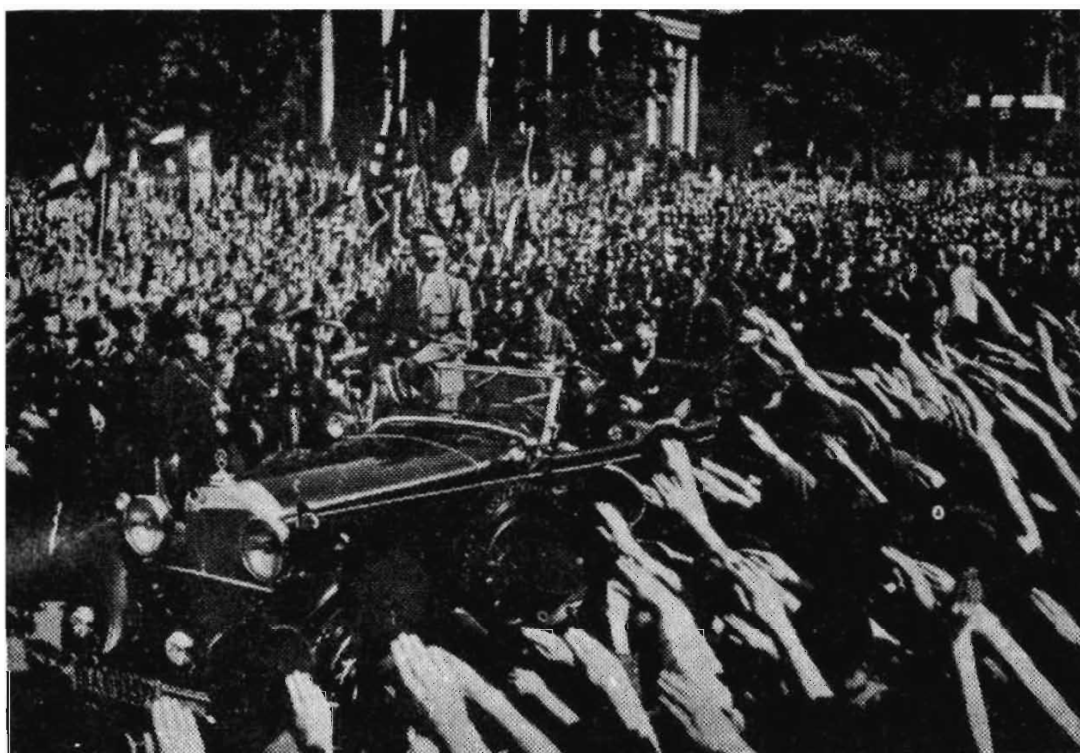
وی مخالف بود افراد عادی به شکار پردازند و اظهار میداشت این کار، کار يك قصاب است. از گفته‌های اوست : شکار حیوانات و مسابقه اسب‌دوانی آخرین بقایای دنیای مرده فئودالهاست.»

از خصوصیات دیگر هیتلر وطن پرستی فوق العاده او بود. بعلمت این وطن پرستی شدید ، آلمانها دوستش میداشتند چنانکه در آلمان بهر شهر و دهکده‌ای که مسافرت میکرد، مردم باشور و هیجان زاید الوصفی باستقبالش میشتافتند . يك بار موقعی که در یکی از دهات مردم از او استقبال کردند، هیتلر به یکی از همراهانش گفت :

«تا امروز فقط يك آلمانی این طور مورد استقبال قرار گرفته بود و او مارتین لوتر بود که هر وقت از دهی میگذشت، مردم از دور و نزدیک

در مسیرش قرار می‌رفتند تا او را از نزدیک به بینند و برایش کف بزنند
هم‌چنان که امروز برای من کف می‌زنند.»

درباره اخلاق هیتلر ویلیام شایرر در کتاب «پیدایش و سقوط
رایش سوم» بحق می‌نویسد که هیتلر «... در طبع طوفانی خود بسیاری
از بهترین و بدترین صفات آلمانی را - خشونت، پرخاشگری، تعصب،
ناشکیبائی، شدت عمل و همچنین درستی‌کاری، سادگی، باریک‌بینی،
شوق آموختن و عشق به موسیقی و شعر و پارسائی بهم آمیخته بود»^۱.



۱ - از نازیسم ترجمه محمد سر بوطه - محمد باقر مؤمنی.

ریشه‌های نازیسم

نازیسم که اساساً بخاطر از بین بردن کمونیسم در آلمان بوجود آمد، از منابع مختلف الهام گرفت. برسیل اجمال منابع نازیسم را ذیلاً نام می‌بریم:

(۱) ناسیونالیسم و تفوق نژاد ژرمن و برتری دولت بر مردم از فلسفه هگل.

(۲) فلسفه غیر عقلی (irrationalism) از تعالیم شوپنهاور، نیچه و برگسون.

(۳) برتری نژاد آریا از کنت گوبینو و هوستون استوارت چمبرلن.

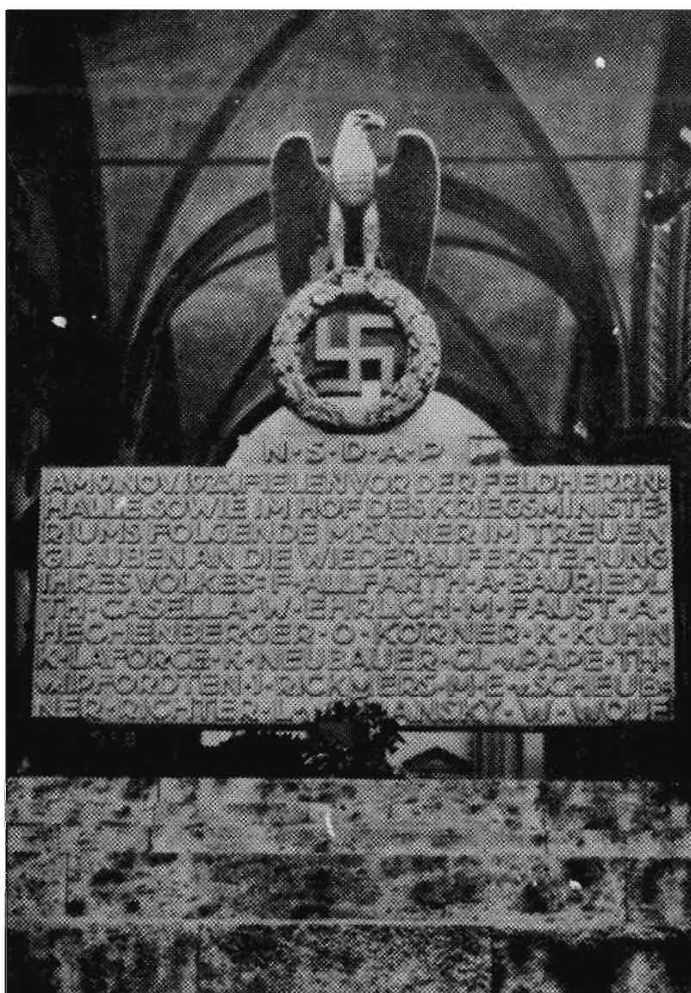
(۴) شعار فاشیسم با (رایش سوم) از آرتور مولرواندونبروک.

(۵) شدت عمل و حیل‌گری از ماکیا ولی.

(۶) اصول و عقائد سوسیالیستی از کارل مارکن و برخی دیگر از

سوسیالیست‌ها.

- (۷) رد دموکراسی از آلفرد روکو .
- (۸) ملیتاریسم از ترایشتکه ومولکنه ویسمارک .
- (۹) قهرمان پرستی از توماس کارلایل که کتاب « قهرمان و قهرمان پرستی » او حاوی تعلیماتی درباره این موضوع است .
- (۱۰) ضعیف کشی و برتری طلبی از نیچه وامپریالیستهای انگلیسی .
- (۱۱) پراگماتیسم از فلسفه ویلیام جمز .



عقائد دیگر هیتلر

هیتلر در اثر مطالعه آثار نیچه علاقه زیاد به یونانیها و تمدن آنها پیدا کرده بود . او تصور میکرد یونانیان در هر رشته‌ای بسرحد کمال رسیدند - بی سبب نبود که در جنگ جهانی دوم دفاع قهرمانانه یونانیان در برابر دول محور را ستود حال آنکه آنها در اثر این دفاع خسارت زیادی به ایتالیا و آلمان وارد کرده بودند .

نظر هیتلر درباره روسها هم مبتنی بر خوشبینی بود. او حتی قبل از جنگ روسها را بدینسان ستود : امروز مردم سیبری و روسهای سفید و مردمی که در استپها بسر میبرند، زندگی بسیار سالمی دارند. بهمین دلیل هم آمادگی بیشتر برای رشد و تکامل داشته و از نظر معرفت الحیات بر آلمانها برتری دارند.»

پس از شروع جنگ آلمان و شوروی ، هرچه جنگ روسیه

طولانی ترمیشد هیتلر از روسها و استالین بیشتر تعریف میکرد. او استالین را همقطار خود میدانست و او را نابغه مخوف میخواند و دفاع قهرمانانه روسها از مسکو در سال ۱۹۴۱ را تشبیه کرد به دفاع قهرمانانه آلمانها در برلین در سال ۱۹۴۵ .

او میگفت چنانچه پیروز شود استالین را هم چنان در مقامی که دارد نگاه خواهد داشت .

بالعکس وی از روزولت بشدت متنفر بود و او را جنایتکار میخواند. و با اطمینان خاطر اظهار میداشت روزولت در اثر ابتلاء به فلج اطفال افلیج نشده بلکه در جوانی مبتلی به سفلیس بوده و اکنون دچار عوارض سفلیس درجه چهار شده است !

و اما چرچیل در نظر او يك مرد بی عرضه ی دائم الخمر و عوام فریبی بود که علی رغم معایبش وی قصد داشت پس از پیروزی اعدامش نکند بلکه باو اجازه بدهد آزادانه هر قدر که دلش خواست تابلو نقاشی کند !

در نظر او چون اتاترك دارای چشمان آبی بود، در واقع يك نفر آلمانی، تولد یافته در سالونيك بود !

هیتلر اگرچه دريك جا در نبرد من امریکا را ستوده بطور کلی با امریکائی ها به چشم حقارت نگاه میکرد . شاید علتش بخاطر دیدن فیلمهای گانگستری هالیوود بود و یا شاید هم بخاطر آن بود که وی کتاب های مربوط به امریکا را کمتر میخواند. و شاید هم بخاطر خصومت امریکا با نازیها بود . وی به حدی بسربازان امریکائی به چشم حقارت

نگاه میکرد که میگفت آنان حتی نمیدانند چگونه تفنگ را بدست گیرند!
از سوی دیگر بانوعی تفاخر میگفت تمام افسران و ژنرالهای امریکائی
اصلاً آلمانی اند (از قبیل ایزنهاور، اسپاتز، نیمتز و پاتون).

موازنه بین هیتلر و موسولینی

موسولینی پسر آهنگر بود و در هنگام طفولیت بعنوان شاگرد در دکان آهنگری پدرش کار میکرد و در ضمن به مدرسه هم میرفت. عصرها که يك عده از ساکنین ده در اطراف پدر جمع میشدند تا بسخنان سیاسی او گوش بدهند. (ناگفته نماند که پدر موسولینی يك سوسیالیست انقلابی بوده و نام یکی از انقلابیون مکزیك یعنی بنیتو را برای پسر خود انتخاب کرد) اغلب او هم در جلسه حضور پیدا میکرد و بسخنان پدر گوش میداد. پدرش بقدری بین ساکنین ده محبوبیت پیدا کرده بود که هنگام مرگ او همه به تشییع جنازه اش شتافتند.

موسولینی در اوائل جوانی معلم شد ولی چون در نهضت های سیاسی مداخله میکرد بزندان افکنده شد. پس از آزاد شدن از زندان وی مجبور گردید به فرانسه فرار کرده و در آنجا بشغل بنائی مشغول کار شود. بعد به سویس مسافرت کرد و در آنجا از نظر مالی وضعیتش آشفته

بود که اغلب زیر پل‌ها می‌خوابید. بعلت فعالیت‌های سیاسی‌اش از سویس هم طرد گردید. بعد از مراجعت از سویس چند صبحی در جنوب تیرول بسر برد و در آنجا مجدداً بعلت فعالیت‌های سیاسی به زندان افکنده شد بقول خود او از بیست تا ۲۶ سالگی یازده بار بزندان رفت و در طول این مدت مشغول نوشتن مقالات سیاسی برای روزنامه بود. چندرمان هم نوشت که از آن جمله بود رمان «حکومت صدروزه ناپلئون»^۱ ! در اثر مهارتی که در نویسندگی نشان داد سرانجام به سردبیری روزنامه سوسیالیستی «آوانتی» انتخاب شد .

و اما هیتلر از ۱۵ تا ۲۵ سالگی يك نقاش شکست خورده بود و در طول این مدت هیچگونه فعالیت سیاسی نداشت ولی از يك نظر با دیکتاتور ایتالیا شباهت داشت و آن از این نظر بود که او هم در فقر و فاقه ایام طفولیت و اوایل جوانی را طی کرد و روزگار بسیار سختی داشت. در هنگام شروع جنگ هردو با اشتیاق در قشون نام‌نویسی کردند و هردو آسیب جسمی دیدند و مدتی در بیمارستان خوابیدند. موسولینی بعلت داشتن فعالیت سیاسی ایتالیا را تشجیع به ادامه دادن جنگ میکرد ولی هیتلر چون فعالیت سیاسی نداشت نقشی از نظر تبلیغات بازی نمیکرد بنابراین میتوان گفت موسولینی در ایتالیا از جمله افرادی بود که جنگ را خلق کردند ولی هیتلر از جمله کسانی بود که جنگ آنها را خلق و ایجاد کرد .

۱- هیتلر هم در ایام جوانی بهوس نوشتن رمانی افتاد و حتی اپرانی به نام «افسانه ویلند» نوشت ولی منتشرش نکرد.

موسولینی بعثت داشتن زمینه فعالیت‌های سیاسی و مساعد بودن اوضاع توانست شش ماه بعد از پایان جنگ یعنی در سال ۱۹۲۲ حزب فاشیستی خود را در ایتالیا به قدرت برساند و خود زمام امور را بدست گیرد ولی هیتلر مجبور بود مدتی صبر کند و بعد از يك شکست در سال ۱۹۲۳ پس از ده سال فعالیت مداوم سرانجام موفق شود. از نظر زمامداری هم این فرق بین هیتلر و موسولینی وجود داشت که در حالیکه موسولینی بزور سرنیزه خود را زمامدار ایتالیا کرد هیتلر از طریق قانون درین کار توفیق یافت .

هیتلر در بسیاری از موارد از استاد خود موسولینی تقلید می کرد مثلاً چون موسولینی خود را «دوچه» میخواند هیتلر خود را «فوهرر» خواند. چون پیروان موسولینی لباس سیاه برتن میکردند، هیتلر دستور داد نازیها پیراهن قهوه‌ای برتن نمایند . هردو بشدت بدشمنی با کمونیست‌ها پرداختند ولی موسولینی برخلاف هیتلر نژادپرست نبود و به یهودیها آزار نمیرساند. وی بر عکس هیتلر کینه‌ای شدید نسبت به انگلیسها داشت و فکر میکرد باید قبل از همه این دشمن شماره يك را نابود کرد . هیتلر بالعکس متمایل به جلب دوستی انگلیسها بود.

موقعی که موسولینی زمام امور را بدست گرفت ایتالیا جزو کشورهایی بود که در جنگ پیروز شده بودند ولی موقعی که هیتلر زمام امور را بدست گرفت کشورش جزو کشورهای شکست خورده بود و هنوز بر آلمان هرج و مرج کامل حکمفرمائی میکرد . بنابراین کاری که هیتلر در راه احیای آلمان کرد بسی مهمتر و شگفت آورتر از معجزه

موسولینی بود .

از سوی دیگر در حالیکه هیتلر مالک الرقاب آلمان بود، موسولینی میبایست از پادشاه ایتالیا اطاعت کند بنابراین قدرت موسولینی محدودتر بود .

هر دو خطبای بارز و برجسته‌ای بودند و در تحریک احساسات شنوندگان نظیر نداشتند. هر دو شرح احوالی راجع به خود نوشتند ولی در حالیکه هیتلر « در نبرد من » بیشتر درباره خودش به صحبت پرداخته موسولینی کمتر راجع به خود صحبت میکند. یک بار هیتلر صریحاً اظهار داشت « نبرد من » را فقط برای ملت آلمان نوشته و نباید آن را کسی دیگر در خارج از آلمان بخواند . بهمین جهت هم مدت ها اجازه نمیداد کتاب مزبور بزبانهای خارجی ترجمه شود !

هیتلر در « نبرد من » دائم به دشمنان آلمان حمله میکند و عبارات زشت و مستهجن علیه آنها بکار میبرد ولی در کتابی که موسولینی راجع به خود نوشته این نوع عبارات پیدا نمیشود. جملات کتاب هیتلر خام و صیقل نخورده است ولی جملات کتاب موسولینی پخته و ادبی است.

موسولینی مردی عاشق پیشه و پدر چند فرزند بود ولی هیتلر بالعکس نسبت به زنان بی اعتناء وزن و بچه نداشت. از سوی دیگر در حالیکه موسولینی ورزش میکرد و خلبان، راننده و سوار کار ماهری بود، هیتلر نه ورزش میکرد و نه اعتنائی به رانندگی و خلبانی و اسب سواری داشت.

هیتلر به هنر علاقمند بود بالعکس موسولینی به هنر بیچشم حقارت

نگاه میکرد و چیزی از آن سر در نمیآورد از سوی دیگر در حالیکه موسولینی آثار بسیاری از شعر و ادبای ایتالیا را خوانده بود، بنظر میرسید هیتلر هیچگونه علاقه‌ای به ادبیات نداشته است زیرا در کتاب وی چیزی از آثار شعراء بعنوان استشهاد نقل نگردیده است .

موسولینی علاوه بر زبان ایتالیائی که در آن استاد بود، فرانسه ، انگلیسی و آلمانی نیز میدانست حال آنکه هیتلر زبانی غیر از زبان آلمانی نمیدانست .

موسولینی از واطلب بود و تنها غذا میخورد (وی با افتخار میگفت، شیر تنها غذا میخورد!) ولی بالعکس هیتلر اغلب با دوستان خود غذا صرف میکرد . هیتلر گیاهخوار بود ولی موسولینی گوشتخوار . هر دو نوعی ناراحتی معده داشتند که از آن رنج بسیار میبردند ولی ناراحتی معده موسولینی شدیدتر بود. هیتلر در هنگام مصاحبه به طرف کمتر اجازه میداد حرف بزند ولی موسولینی بالعکس سعی میکرد طرف را بحرف در آورد تا بدینوسیله از معلومات او استفاده نماید زیرا موسولینی دانشمندی بود حریص بدانش. هیتلر علاقه زیاد به تآتر و سینما داشت و در بین فیلمها از فیلمهای ماجراجوئی و سترن و کابوئی خوشش میآمد ولی موسولینی نه به تآتر و نه سینما علاقه‌ای نداشت .

در هنگام پذیرائی از افراد، موسولینی عادات داشت در گوشه يك اتاق بزرگ در کاخ ونیز که در وسط شهر رم قرار دارد بنشیند بطوری که شخصی که قصد گفت و گو با او را داشت مجبور بود مقداری پیاده راه برود. گاهی افرادی را که باترس ولرز باو نزدیک میشدند، از در بیرون میراند زیرا میگفت میل دارد فقط با شیردلان گفتگو کند . هیتلر در يك

صندلی سیاهی که نزدیک پنجره قرار داشت درحالیکه پشتش به در بود مینشست. روی میزکنده کاری شدهٔ او فقط تلفن، جوهردان، قلم، زنگ، جوهر خشک کن و دو کاغذ نگهدار بود. بمجرد اینکه کسی وارد اطاق میشد هیتلر برمیخاست و باستقبالش میشتافت و با افسون هیپنوتیک خود چنان او را تحت تأثیر قرار میداد که طرف عبد و عبید او میشد.

موسولینی چندین بار در طی عمر خود تغییر عقیده داد چنانکه در آناز یک کمونیست دو آتشه بود، بعد مکتب فاشیسم را ایجاد کرد و در آخر عمر بفکر آن بود نوعی سوسیالیسم بوجود آورد. از سوی دیگر هیتلر از همان آغاز یک راه را در پیش گرفت و هرگز از آن راه عدول نکرد.

هیتلر زمامدار ملتی بود که جنگ را دوست میداشت و با یک اشاره وارد میدان کارزار میشد ولی موسولینی زمامدار کشوری شده بود که سالیان دراز جنگ ندیده و لهذا از جنگ بیزار بود. ملت آلمان تشنه‌ی گرفتن انتقام و اعاده حیثیت بود حال آنکه ایتالیا چیزی را از دست نداده بود تا در صدد انتقام بر آید.

بالاخره این را هم باید در نظر داشت که جنگ جهانی دوم هیتلر را بزرگتر از آنچه بود جلوه گر ساخت زیرا آلمانها با رشادت تمام جنگیدند و پیروزیهای بزرگی نصیب هیتلر نمودند. بالعکس موسولینی پرستیژ و اعتبار خود را از دست داد و کوچکتر از آن شد که واقعاً بود زیرا ایتالیائی‌ها رغبتی به جنگ نشان ندادند و تقریباً در کلیه جبهه‌ها شکست خوردند. بنابراین چنانچه موسولینی در جنگ شرکت نمیکرد مقام بسیار برجسته‌تری در تاریخ میداشت و شاید در ردیف افرادی مانند

ژول سزار، تراژان و هادریان قرار میگرفت معه‌ذا نفوذ معنوی موسولینی
مانند نفوذ معنوی هیتلر هیچ کاسته نشده بطوریکه ممکن است در آینده
کاری را که آنها شروع کردند دیگران بپایان رسانند.



موازنه بین هیتلر و ناپلئون

هردو برای کشوری که بر آن فرمانروائی میکردند بیگانه بودند: هیتلر اطریشی بود و ناپلئون ایتالیائی. هردو در آغوش فقر پرورش یافتند و نتوانستند تحصیلات مرتبی بکنند. هردو در مدرسه موفقیت چندانی کسب نکردند و فقط در چند درس محدود بر سایر دانشجویان برتری داشتند. ناپلئون در ریاضیات و هیتلر در تاریخ و رسم بردیگران برتری داشت. هردو در اثر وجود هرج و مرج در کشور زمام امور را بدست گرفتند و بسرعت شگفت آوری بعمران و آبادی آن پرداختند. هردو رهبران برجسته و در امور نظامی خبره بودند ولی البته ناپلئون از نظرنیوغ نظامی بر هیتلر برتری بسیار داشت. هردو بمجرد گرفتن زمام امور بفکر جهانگشائی افتادند ناپلئون در ۳۰ سالگی قسمت اعظم اروپا را در تصرف خود داشت و هیتلر در ۵۱ سالگی ارباب اروپا شده بود. برای هردو فرصت بسیار خوبی برای نابود کردن دشمن شماره یک خود یعنی انگلستان

پیش‌آمد ولی هردو در اوج عظمت با لشکرکشی کردن به روسیه‌گور خود را بادست خود کردند و باعث نابودی خود شدند .

هردو مطالعات دامنه‌داری کرده بودند ولی مطالعات ناپلئون متبوعتر و نبوغ ناپلئون در بیان افکار جدید بیشتر بود . هردو ناطقان زبردستی بودند ولی هیتلر درس‌خیرانی زبردست‌تر بود. از نظر جهان‌بینی هیتلر تنگ‌نظر و گرفتار تعصبات وطنی و تبعیضات نژادی بود ولی ناپلئون این نوع تعصبات را نداشت و فکرش بازتر و وسیع‌تر بود. از این نظر هم ناپلئون برتری خاص بر هیتلر داشت.

ناپلئون مردی عاشق‌پیشه بود و معشوقه‌های متعدد داشت و دو:ار زن گرفت و دارای يك پسر بود. ولی هیتلر نسبت به زنان بی‌اعتنا بود و فرزند هم نداشت .

هیتلر تا چه حد تحت تأثیر تعالیم نیچه قرار گرفته بود؟

هربرت ساموئل سیاستمدار معروف انگلیسی در ۳۰ مارس ۱۹۳۵ در مجلس عوام انگلیس اظهار داشت: «در بین عواملی که مشکلات اروپای معاصر را بوجود آورده است یکی آلمان و دیگر فلسفه نیچه است» در اینجا منظور این سیاستمدار از آلمان و فلسفه نیچه، هیتلر و نازیسم بود ولی آیا واقعاً تعالیم نیچه تا این حد در هیتلر اثر کرده بود؟ صحیح است که هیتلر شیفته نیچه بود و برخی از تعالیم او را در نازیسم جای داد مع هذا باید این نکته را بیاد داشت که نیچه در کلیات بکلی مخالف با هیتلر بود و چنانچه در عصر هیتلر زنده میبود با نازیسم مخالفت میکرد. اینک در اینجا برخی از این اختلافات را ذکر میکنیم:

هیتلر شیفته آلمان بود و عقیده داشت هر فرد باید خود را در راه سعادت جامعه فدا کند ولی نیچه مخالف با آلمان و شیفته فرانسویها و فرهنگ آنها بود. بهمین جهت موقعی که بیسمارک در سال ۱۸۷۰ بر فرانسه

غلبه کرد نیچه نه تنها از این پیروزی استقبال نکرد بلکه سخت متأثر گردید زیرا در نظر او غلبه آلمان بر فرانسه غلبه بر بریت بر تمدن بود ! برای هیتلر قهرمانان بزرگ تاریخ عبارت بودند از فردریک کبیر، بیسمارک، موسولینی و امثال آنان. حال آنکه قهرمانان نیچه بکلی از قماش دیگر بودند عبارت دیگر قهرمانان او عبارت بودند از اپیکور، مونتینی، گوته، اسپینوزا، افلاطون، روسو، پاسکال، هراکلیت و شوپنهاور. او میگفت وقتی که از افلاطون و پاسکال و اسپینوزا و گوته صحبت میکنم احساس مینمایم که خون آنها در شرائین من جریان دارد.» ارادت او به مونتینی بحدی بود که میگفت : «وجود مردانی امثال او بر لذت زندگی کردن در این دنیا، بسی بیافزاید.» البته او هم مانند هیتلر به ناپلئون ارادت میورزید ولی ارادت او به ناپلئون بخاطر علل دیگر بود.

طبقه شریفی را که نیچه میل دارد بر مردم حکومت کند بکلی فرق دارد با طبقه شریفی که هیتلر میل دارد زمام امور را بدست گیرد . نیچه رؤیای قانونگذارانی رامیدید که بیش از حد شریف و نجیب اند و میکوشند مردم را هم بشکل خود در آورند به همین جهت نیچه در چنین گفت زرتشت از قول زرتشت چنین میگوید : «هیچ بدبختی در سرنوشت انسانی بزرگتر از آن نیست که رهبران قومی جزو بهترین و برتران مردان آن قوم نباشند.»

ولی برای هیتلر طبقه عوام رماه ای بیش نبودند که باید بسوی هدفی معین رانده شوند. او میگفت بزرگترین سعادت يك ملت آن است که يك چنین دیکتاتوری زمام امور ملتی را بدست گیرد. چنانکه در «نبرد من» میگوید : هیچ چیز بیش از این بر قدرت حیاتی يك ملت نمیافزاید

که روزی طبیعت از روی لطف و مهربانی زمام امور را در اختیار مردی بگذارد که دارای موهبت لازم برای برآوردن آرزوها و آرمان‌های آن قوم می‌باشد.»

نیچه در آثار خود به مسیحیت و بطور کلی بادیان و سیستم‌های اخلاقی معمولی زمان خود زیاد تاخته است ولی منظور او از این تاخت و تاز نابود کردن اخلاق و دین نبوده بلکه تصفیه دین و اخلاق از ناپاکیها و آلودگیها بوده است. حال آنکه مخالف هیتلر با مسیحیت فقط بخاطر آن است که این مذهب يك مذهب آلمانی نیست و مخالفت او با اخلاقیات هم بخاطر آن است که اخلاقیات معمولی موجود مانع رسیدن او به اهداف سیاسی خود می‌گردید. بهمین جهت هیتلر هر کجا که سیاست اقتضاء میکرد طرفدار دین و هر کجا که اقتضاء نمیکرد برضد دین بود. او در آلمان سعی میکرد مسیحیت را ریشه کن سازد ولی در لهستان از کشیشها حمایت میکرد تا مسیحیت را تقویت نماید.

فرق بزرگ دیگر نیچه با هیتلر بی‌علاقگی مطلق او به وطن پرستی است. او در چنین گفت زرتشت میگوید: « بگذار کسی که دوست داشتن يك ملت واحد را از یاد برده است بنزد زرتشت بیاید زیرا زرتشت یاد گرفته است چگونه به همه ملت‌ها مهر ورزد.» حال آنکه هیتلر در نبرد من مینویسد: «ياك سپور آلمانی باید افتخار کند از اتباع رایش آلمان است و سپور بودن در آلمان را ترجیح بدهد به پادشاه بودن در يك کشور بیگانه.»

اگرچه نیچه در بعضی آثار از خود بنظر میرسد طرفدار جنگ و خونریزی است معهذا چنانکه از مطالبی که در آثار دیگر خود نوشته

استنباط می‌شود اونه تنها طرفدار جنگ نبوده بلکه از آن بیزار بوده است چنانکه در کتاب «اراده معطوف به قدرت» مینویسد: «قهرمانی واقعی در این نهفته که انسان اصلاً به جنگ توسل نجوید.»

نیچه در نوشته‌های دیگرش جنگ را محکوم کرده و مینویسد جنگ باعث اتلاف وقت میشود و افراد را از انجام وظائف بهتر و شریفتر باز میدارد.

ولی هیتلر بالعکس سخت طرفدار جنگ و مانند داروین دنیا را چیزی جز صحنه جنگ نمیداند که در آن قوی پیروز و ضعیف نابود میشود.

بطور کلی نیچه آنارشیست و تکر و آزاداندیش بود و اگرچه از لحاظ علاقه داشتن به تمدن قدیم یونان و اساطیر قهرمانی آلمان به هیتلر شباهت داشت ولی علل و دلائلی که او را به مهرورزیدن به تمدن قدیم یونان و اساطیر آلمان بر میانگیخت بکلی فرق داشت با علل و دلائلی که هیتلر را باین نوع کارها تحریک میکرد.

اندیشه های هیتلر

۱

هنر رهبری درین نهفته است که رهبر توجه ملت را روی يك دشمن متمرکز کند و مراقبت لازم را بنماید که هیچ چیز دیگر موجب پراکندگی حواس او را فراهم نکند... يك رهبر نابغه باید قابلیت آن را داشته باشد که دشمنان مختلف را در نظر ملت چنان جلوه گر سازد که گوئی همه یکی هستند .

۲

به نظر من افراد ملت هند همیشه و راجان قلبه گویی رسیده اند که حرفهایشان مبتنی بر واقعیت نبوده است. لهستانیها ، چک اسلواکیها ، یهودیان ، زنگیها و آسیائیها محققاً لیاقت تابعیت آلمان را ندارند و لو اینکه در آلمان بدنیا آمده باشند و بتوانند به زبان آلمانی صحبت کنند .

از نظر نژادی فرانسه چنان در زنگی گرائی پیشرفت کرده است که می‌توان فرانسه را يك دولت زنگی درخاك اروپا انگاشت. سیاست استعماری فرانسه کنونی قابل مقایسه با سیاست سابق آلمان نمیباشد. اگر تاسیصده سال دیگر وضع فرانسه بدین منوال باقی بماند آخرین بقایای خون نژاد فرانسوی در افراد دورگه اروپائی و افریقایی که روبه افزایشند محو و نابود خواهد گردید .

فقط سرزمینی که باندازه کافی وسیع است آزادی حیات يك ملت را تأمین میکند. یا باید آلمان يك قدرت جهانی باشد و یا اینکه آلمان اصلا وجود نداشته باشد .

قوة درك و انتقال قسمت اعظم افراد محدود و هوشیارشان کم است ولی قوة فراموشکاری در آنها خیلی زیاد میباشد. بادر نظر گرفتن این حقایق تمام تبلیغات باید به چند نکته محدود بشود و باید روی محور همین چند شعار مکرر بچرخد تا اینکه آخرین فرد اجتماع از روی شعار شما، منظوری را که در نظر دارید درك کند. به مجرد اینکه شما این شعار را قربانی کردید و سعی نمودید از چندین نظر مسأله را مطرح کنید تأثیر و نفوذ آن رو بکاهش می‌گذارد زیرا توده نمی‌تواند چنین مطالب را هضم کند و در خود نگاه دارد. به این طریق نتیجه ضعیفتر میشود و سرانجام کاملاً بلا اثر میگردد .

به وسیله پروپاگاندا زیرکانه و پی گیر می توان مردم را معتقد ساخت که بهشت جهنم و جهنم بهشت است. برای تحصیل بزرگترین قوه تأثیر و نفوذ، پروپاگاندا باید متناسب باهوش و فهم بسیار محدود مردم باشد و همیشه باید قبل از هر چیز عواطف را هدف قرار بدهد و خیلی کم به عقل کذائی توجه داشته باشد. پروپاگاندا هیچ ارتباط به دقت علمی ندارد هم چنان که يك اعلان دیواری ارتباطی با هنر ندارد...

تظاهرات عظیم توده ای این رژه های صدهزار نفری در دل فرد زبون و كوچك این عقیده غرور آمیز را شعله ور می سازد که اگر چه وی کرم حقیری بیش نیست ولی جزوی از يك اژدهای عظیمی است که روزی دنیای نفرت انگیز بورژوازی را به دم سوزان خود آتش خواهد زد و سرانجام دیکتاتوری پرولتاریا پیروزی نهائی خود را جشن خواهد گرفت .

نفس بزرگ بودن يك دروغ، عاملی است در وادار کردن طرف به باور کردن آن ... سادگی ابتدایی که در توده ها وجود دارد باعث میشود که يك دروغ بزرگ خیلی مؤثرتر از دروغ كوچك واقع گردد. زیرا توده ها غالباً در موضوعات كوچك به هم دروغ میگویند و خجالت میکشند دروغ بزرگ بگویند. بنابراین هیچگاه به دروغ بزرگ سوءظن نخواهند برد و برای آنها امری باور نکردنی است که در کسی چنان

گستاخی دوزخی وجود داشته باشد که حقیقت را تا این حد تحریف کند .»

۹

اکثریت نه تنها نمایندهٔ بلاهت بلکه نمایندهٔ جبن هم هست . همان‌طور که يك صدم کله‌ی پوك نمی‌توانند مرد عاقلی را بوجود آورند، يك تصميم قهرمانانه از میان يك صدم آدم جبان بوجود نتواند آمد.

۱۰

يك سرباز انگلیسی بهتر از ۱۲ سرباز ایتالیائی است. ایتالیائی‌ها کارگران خوبی هستند ولی سلحشور نمی‌باشند.

۱۱

ایده‌ی جنگ و نزاع باندازه‌ی نفس زندگی قدیمی است. زیرا زندگی فقط باین علت حفظ و نگهداری میشود که سایر موجودات زنده در اثر نزاع و تلاش از بین می‌روند. در نزاع ، آنها که قوی‌ترند پیروز و آنها که ضعیف‌ترند مغلوب میشوند. جنگ پدر همه چیزهاست... اگر شما برای زندگی جنگ نکنید ، هرگز قادر نخواهید بود زندگی را تصاحب کنید !

۱۲

مردی که برای کسب رضایت در زندگی به چیزی غیر از خوردن و خوابیدن احتیاج ندارد ، هرگز قادر نخواهد بود نقطه نظر کسی را درك کند که ترجیح میدهد برای فرو نشانیدن گرسنگی روان خویش ، خود را از لحاظ غذا خوردن به تنگنا اندازد .

۱۳

برای درك آنچه يك هنرمند در عرض يك ماه بوجود میآورد
مردم باید سی سال زحمت بکشند.

۱۴

هرچه هدفگیری يك شخص دورتر و بیشتر باشد ، رشدش هم
بهمان نسبت بیشتر و کاملتر خواهد بود .

۱۵

قشون فرانسه چنانچه دارای افسران آلمانی شوند به يك قشون
بسیار عالی و ممتازی تبدیل خواهد شد !

۱۶

نبوغ در اکثریت نیست بلکه همیشه در فرد است. آنچه ناپلئون
را نام آور کرد عصر ناپلئونی نبود بلکه این ناپلئون بود که اثر خود را
روی عصر خویش گذاشت... مردم از جنگلها، مزارع، معادن و ساختمانها
صحبت میکنند و فکر مینمایند که ثروت ملی در اینها نهفته است حال آنکه
ثروت ملی يك مردم در مردان بزرگ آن نهفته است .

۱۷

زیبائی هائی را که امروز در اطراف خود می بینیم ساخته ی دست
قوم اروپاست؛ تمام چیزهای زشت و ناپسند که در دنیا وجود دارد میراثی
است که بما از قوم یهود رسیده است .

۱۸

بعقیده من پرنده چون پرنده است باید آواز بخواند . مردی که

بدنیا آمده تا يك مرد سیاسی شود باید چه آزاد باشد چه در زندان و چه روی صندلی مخملی بنشیند و چه روی نیمکت ، به سیاست روی آورد . مردی که دیکتاتور بدنیا آمده کسی مجبورش نمیکند که دیکتاتور شود نفس او اراده میکند که دیکتاتور گردد. کسی او را بجلو نمراند ! خود او خویشتن را بطرف جلو میبرد. در این عمل او هیچ گونه بیشرمی و گستاخی نهفته است. آیا برای يك مرد متفکر کار بیشرمانه ای است که به شب زنده داری پردازد تا جهان را از اختراعات خود بهره مند نماید؟ مردی که احساس میکند باید بر مردمانی فرمانروائی کند، حق ندارد بگوید: «اگر شما بخواهید و یا احضارم بکنید حاضرم باشما همکاری کنم.» خیر. وظیفه اوست که باختیار خود قدم بجلو گذارد...

۱۹

ملت هائی که اخلاق و شرف خود را از دست داده اند مستحق خوشبختی و زندگی مسرت بخش نیستند .

۲۰

آلمان باید اساس و بنیاد نظم جهان اروپائی باشد .

۲۱

مردم برای دیکتاتور وجود دارند نه دیکتاتور برای مردم. وظیفه ماست وقتی که دیکتاتوری پیدا میشود، او را تحویل مردمی بدهیم که آمادگی کافی برای برخوردار شدن از خدمات او را دارند.

۲۲

زنان قهرمانان را می پرستند. وقتی که در زندگی زن مردی در کنار

نباشد او بکلی خود را میبازد . يك قهرمان این احساس را در او ایجاد میکند که کسی هست که از وی کاملاً حمایت میکند. زن طبیعتاً خواهان يك مرد قهرمان است .

۲۳

در سیاست پشتیبانی زنان بسیار لازم است زیرا در غیر این صورت مردان خود از زنان تبعیت خواهند کرد.

۲۴

استراتژی زن آن است که در آغاز برای جلب اعتماد مرد خیلی بامهربانی پیش آید. بعد او را مهار کرده زمام را چنان محکم بدست گیرد که مرد اضطراراً مجبور گردد بهر سازی که او میزند بر قصد .

۲۵

بطور کلی يك شخص نباید قبل از سی سالگی در سیاست دخالت کند .

۲۶

دختری که سنش بین ۱۸ و ۲۰ است مانند موم نرم و قابل انعطاف است. يك مرد میتواند بهر طریقی که دلش خواست اخلاق چنین دختری را تغییر دهد. يك زن از يك چنین سلوك استقبال خواهد کرد .

۲۷

کارگران توده ای خوشگذران هستند که چیزی غیر از شکم پرستی، میخواری و شهوت سرشان نمیشود.

۲۸

در آلمان سرنیزه مردم را بوحشت نمیاندازد. در اینجا اعتماد کلیه مردم حامی دولت است ... مرا هیچکس بر مردم آلمان تحمیل نکرده است. من از میان مردم برخاسته‌ام و در میان مردم میمانم و سرانجام بنزد مردم برخواهم گشت. این برای من يك افتخار است که در دنیا سیاستمداری وجود ندارد که بیش از من استحقاق آنرا داشته باشد که ادعا کند که او نماینده ملتش میباشد .

۲۹

کار طبیعت چیزی غیر از مبارزه‌ای عظیم بین قوت و ضعف و پیروزی ابدی قوی بر ضعیف نیست . دولت‌هایی که باین قانون ابتدائی توجه ندارند مضمحل و نابود میگردند .

۳۰

یهودی خمیرمایه‌ای است که ملت‌ها را فاسد و تجزیه و تحلیل میکند .

۳۱

يك رهبر باید نقشهای مختلف برای افراد مختلف بازی کند. او هرگز نباید بگذارد يك تماشاچی (چه يك نفر باشد و چه يك جمع) احساس کند که با سرار وجودش کاملاً پی پرده است. او باید همواره تماشاچی را در حال تعجب و حیرت نگاه بدارد.

۳۲

در سال ۱۹۱۴ تا وقتی که ملت آلمان فکر میکرد در راه ایده‌آلها

میجنگد، استوار پابرجای ماند ولی بمجرد اینکه به مردم آلمان گفته شد برای نان روزانه خود میجنگند آنها ترجیح دادند از شرکت در این بازی صرف نظر کنند .

۳۳

قسمت اعظم مردم طبع وسلوك زنانه دارند یعنی احساسات بیش از تعقل بر آنها حکومت میکند . و این احساسات هم بسیار ساده و يك پارچه است و بهیچوجه سایه روشن نیست یعنی عكس العمل تقریباً همه آنها در قبال يك عمل یا منفی است یا مثبت. آنها یا مهر میورزند و یا دشمنی میکنند یا تمایل بدرستی نشان میدهند یا بخطاکاری یا حقیقت را قبول دارند یا دروغ را .

۳۴

تنها يك فضای وسیع کافی بر روی زمین میتواند آزادی حیاتی ملتی را تضمین کند .

۳۵

ازدواج نمیتواند بخودی خود يك هدف باشد بلکه بایستی داری هدف عالیتري بوده و به افزایش و حراست نوع و نژاد خدمت کند.

۳۶

نژاد آریا «پرومته» انسانیت است که از جبین تابناکش جرقه الهی نبوغ در تمام دورانها ساطع است و از نو آتشی ازدانش بر میافروزد که شب اسرار خاموش را روشن میسازد و بدینسان سبب میشود که انسان راه سروری بر موجودات دیگر این زمین را بسوی بالا بپیماید... این

اوست که شالوده‌های فرهنگ رفیع انسانی را پی‌ریزی کرده و دیوارهای آنرا برافراشته است^۱ .

۳۷

تنهایك ننگ وجود دارد و آن اینست که کسی علیرغم بیماری و نقیصه‌های جسمانی خویش بچه‌ای بدنیا بیاورد و يك افتخار بزرگ وجود دارد و آن اینکه از آن چشم پوشی کند . بالعکس اگر کسی از اعطای کودکان سالم به ملت سرباززند سزاوار سرزنش است.

۳۸

اخذ تصمیم با افراد مسئول است نه اکثریت. بی‌یقین هر کس در کنار خویش مشاورینی دارد ولی يك تن تصمیم می‌گیرد. فقط اوست که صاحب اختیار و دارای حق فرماندهی است .

۳۹

ایام جوانی بهترین دوران برای سرمایه‌گذاری آینده است . کسانی که در ایام جوانی تجربیات لازم را می‌اندوزند در دوران پیری از اندوخته‌های دوره جوانی بهره‌برداری میکنند.

۴۰

کاری را که يك مرد برای آینده انجام میدهد هرچه بزرگتر باشد مردم هم‌عصر او کمتر درکش میکنند و در نتیجه او باید بشدت بیشتر بمبارزه پردازد و بندرت هم ممکن است به‌دفع خود برسد .

بطور کلی خوانندگان جراید سه‌دسته تقسیم میشوند:

- (۱) آنهایی که هرچه را که میخوانند باور میکنند.
- (۲) آنهایی که دیگر هیچ‌چیز را باور نمیکنند.
- (۳) آنهایی که آنچه را که میخوانند بدیده‌ی انتقاد مینگرند و بر لبق نتیجه‌گیریهای خود بقضاوت میپردازند.

از لحاظ تعداد گروه اول از همه بیشترند. قشر وسیع توده جزو این گروه است. بنابراین گروه مزبور نماینده ساده‌لوحترین افراد يك ملت است... مطالعه جراید به نفع این گروه تمام خواهد شد چنانچه بوسیله يك حزب جدی و راستگو رهبری شوند ولی بالعکس چنانچه تبلیغاتچی‌ها افراد رذل و دروغگو باشند تیره‌بختی بسراغ این گروه میرود.

همانطور که در زندگی افراد برجسته، نبوغ و یا قابلیت فوق‌العاده، فقط موقعی بمنصه‌ی عمل میرسد که تصادفات خاصی آنرا تحریک کرده باشد، همچنان در زندگی ملت‌ها قوای خلاقه و استعدادات موجوده موقعی آشکار میشود که شرایط قبلی معینی موجبات بروز آنرا فراهم نموده باشد.

اختلاط خون که موجب پائین آمدن سطح نژادی يك قوم میشود یگانه عامل مرگ فرهنگ‌های کهن باید دانست. زیرا افراد يك ملت در

اثر شکست خوردن در جنگ دچار انحطاط و زوال نمیشوند بلکه آنچه موجبات نابودی يك ملت را فراهم میکند، از دست دادن قدرت مقاومت است و این قدرت هم فقط در خون پاک و مخلوط نشده نهفته است.

۴۴

زندگی و ادار میکند که یهودی دروغ بگوید و دائماً هم دروغ بگوید ، هم چنانکه سرمای کشورهای شمالی ساکنینش را و ادار میکند که لباس گرم برتن نمایند!

۴۵

اگر آلمان در جنگ جهانی اول بلادفاع ماند بخاطر نداشتن سلاح لازم نبود بلکه بخاطر آن بود که اراده لازم جهت حفظ هستی و بقای ملی در اوست گشته بود .

۴۶

تبلیغات باید هم از لحاظ فرم و هم محتوی بطوری تعدیل شود که بدرد قشر توده های وسیع بخورد. درستی يك تبلیغات منحصرأ از روی نتایج اثربخشی که روی توده میگذارد سنجیده میشود.

۴۷

مردی که میخواهد رهبر شود علاوه بر اینکه دارای عالیترین اختیارات نامحدود است، سنگینترین مسئولیت ها را نیز بعهده گرفته است. هر کس نتواند چنین باشد و یا از لحاظ قبول مسئولیت و نتایج اعمال خود ترسو و جبان باشد لیاقت آن را ندارد که يك رهبر گردد ؛ فقط يك قهرمان برای این کار ساخته شده است.

همانطور که يك ارتش ولو از هر لحاظ سازمان داده شده باشد بدون وجود افسران بی ارزش است همچنان يك سازمان سیاسی بدون يك رهبر لایق و مناسب، دردی را روا نمیکند.

فرهنگ و تمدن انسانی این قاره بطور جدائی ناپذیر ارتباط دارد با هستی آریائی ها. اگر آریائی ها از بین بروند و یادچار انحطاط شوند، پرده تاریک دوران بربریت و توحش از نو بر این کره گسترده خواهد شد.

اگر ملت آلمان در تحولات تاریخی خود، از آن وحدت گله ای که سایر ملت ها از آن برخوردار بوده اند بهره ای میداشت امروز بدون شك رایش آلمان فرمانروای جهان میبود.

تاریخ جهان را اقلیت بوجود می آورد - همان اقلیتی که نمایانگر اراده اکثریت است.

ورزش تنها برای این بوجود نیامده که آدمی را نیرومند، چابک و شجاع کند، بلکه برای این نیز بوجود آمده که او را سخت و خشن نموده و طریقه تحمل سختی ها را یاد بدهد.

بزرگترین اختراعات و کشفیات، انقلابی ترین تحقیقات علمی.

و عالیترین مومنو مانهای فرهنگ بشر فقط بخاطر تحصیل پول بمنصه ظهور
نرسیده است. بالعکس پیدایش آنها اغلب توأم بوده بامحروم کردن خود
از خوشبختی حاصله از حطام دنیاوی.

۵۴

رستگاری بشر هرگز از توده حاصل نشده بلکه ثمره زحمات
مغزهای خلاق بوده است. بنابراین حقاً باید افرادی را که ذهناً خلاق
بوده اند دوستداران بشر بحساب آورد.

۵۵

بهیچوجه قدرت يك حزب در قدرت هوش اعضای آن حزب
بطور انفرادی نبوده بلکه بالعکس در اطاعت توأم بانضباط افراد حزب
از رهبری داهیانه پیشوایان حزب سرچشمه میگردد. بنابراین نفس رهبری
يك عامل قاطع محسوب میگردد.

۵۶

هر یهودی يك یهودای اسخریوطی است.

۵۷

دموکراسی عبارت است از حکومت مردم بوسیله کاپیتالیستها
و برای کاپیتالیستها.

۵۸

دوستی با انگلستان باید سنگ بنای سیاست خارجی ما باشد.

۵۹

افکار عمومی عبارت است از عقیده آن فردی که بلندتر از همه
فریاد میزند !

۶۰

اگر میخواهید همدردی توده‌های وسیع را بدست آورید باید به آنها احمقانه‌ترین و خامترین مطالب را تعریف کنید.

۶۱

اکثریت هرگز نمیتواند جای يك مرد را بگیرد اکثریت نه تنها نماینده‌ی حق بلکه نماینده جبن در سراسر روزگار بوده است.

۶۲

قدرت در حمله نهفته است نه در دفاع.

۶۳

فقط يك چیز ننگ است و آن مریض بودن است.

۶۴

بدبختی همیشه محصول غلط اندیشی ما است. ریشه‌ی حوادث و اتفاقات در خودمان نهفته است .
حوادث محصول بذرهائی است که ما پاشیده‌ایم .

۶۵

عامه دارای معتقدات کلی بوده و آرزوها و خواهشهای مبهم و غیر مشخص دارند . آنها نمیتوانند هدف خود را بوضوح معلوم نمایند دیگر چه رسد به اینکه به فکر امکان عملی کردن آن بیفتند !

۶۶

اهمیت فرهنگی يك ملت همیشه بر آزادی سیاسی و استقلال آن ملت تکیه دارد. لذا وجود اولی لازمه وجود دومی است. پس هر قدر هم برای تحصیل آزادی سیاسی فداکاری بکنیم ما زیاد فداکاری نکرده‌ایم.

همیشه فرانسه دشمن بزرگ و خونی آلمان بوده و هنوز هم هست. هیچ مهم نیست چه کسی بر فرانسه حکومت کند. اعم از اینکه بوربونها باشند یا ژاکوبینها و یا بناپارتيستها و یا بورژواهای دموکرات و یا جمهوريخواهان و یا بولشويكها هدف جميع آنها در فعاليت‌های مربوط به امور خارجه آن بوده و هست که اراضی مرزی را این را بتصرف در آورده و رودخانه را این را وسیله‌ای برای تجزیه و متلاشی ساختن آلمان قرار دهند.

انگلستان چشم آن را ندارد که آلمان را چون يك قدرت جهانی به بیند ولی فرانسه اصلاً نمیخواهد قدرتی بنام آلمان وجود داشته باشد... امروزه ما باید برای موجودیت خودمان و وحدت ملتمان بجنگیم و برای تهیه نان اطفالمان بتلاش و مبارزه پردازیم. اگر از این لحاظ در اروپا در اطراف خود بجستجوی متفیننی بر آئیم می بینیم که فقط دودولت باقی میمانند که برای مانقش يك متفق را بازی کنند و اینها عبارتند از انگلستان^۱ و ایتالیا.

اهمیت فرهنگی يك ملت همیشه مرتبط است با آزادی و استقلال سیاسی آن... از سختی‌ها و مشقات نبردهای پارسی عصر پریکلس بوجود آمد و در نتیجه مشقات و ناراحتی‌های ناشی از جنگ‌های پونیک

۱- بتقلید از فردريك کبیر و بیسمارك، هیتلر دائم سعی میکرد دست دوستی بسوی انگلستان دراز کند ولی پیوسته در رسیدن بمنظور با شکست روبرو میشد. «مؤلف»

دولت رومی شروع به وقف خود به خدمت برای يك فرهنگ عالتر كرد.

۶۹

میل و آرزوی انگلستان این بوده وهست كه مانع آن گردد كه يك قدرت اروپائی در سیاست اهمیت جهانی پیدا كند. بعبارت دیگر انگلستان میخواهد در بین دولت های اروپائی موازنه برقرار كند زیرا او فكر ميكند از این طریق قادر خواهد بود قدرت جهانی خود را حفظ نماید. ولی میل و اراده فرانسه این بوده وهست كه از بوجود آمدن يك آلمان متحد جلوگیری كند و آلمان را بصورت يك سیستم مركب از دولت های كوچك در آورد و در بین این دولت ها موازنه برقرار كرده مانع پیدایش يك رهبری متحد شده ساحل چپ را این را اشغال نماید تا بدین وسیله بخیال خود وضع و موقعیت خویش را بعنوان يك قدرت برتر در اروپا حفظ نماید.

۷۰

در این دنیا فقط حیات و موجودیت ملتی تضمین شده است كه بحد كافی اراضی وسیعی برای زندگی در اختیار خود دارد.

۷۱

مسیحیت مذهب بردگان و ابلهان است .

۷۲

فوهرر (پیشوا) ی حزب است و حزب فوهرر است. همانطور كه من خود را يك جزء از حزب نازی میدانم حزب نازی هم احساس ميكند كه كه جزئی از من است .



Mein politisches Testament.

Veit ich 1914 als Freiwilliger meine beschlossene Kraft im ersten, dem Reich aufgeworfenen Weltkrieg einsetzte, sind nunmehr über dreizehn Jahre vergangen.

In diesen drei Jahrzehnten haben mich bei all meinem Denken, Handeln und Leben nur die Liebe und Treue zu meinem Volk bewegt. Sie gaben mir die Kraft, schwerste Entschlüsse zu fassen, wie sie bisher noch keinem Sterblichen gestellt worden sind. Ich habe meine Zeit, meine Arbeitskraft und meine Gesundheit in diesen drei Jahrzehnten verbracht.

Es ist un wahr, dass ich oder irgendjemand anderer in Deutschland den Krieg zu Jahre

immer des gemeinsamen
eigenen Vorteils den-
allen Deutschen,
Jern und Frauen
t verlange ich, daß
im Präsidenten treu
sein Tod.

te Führung der
nationalen Ein-
schenherzigen
aller Völker,

Gegeben zu Berlin, den 29. April 1945, 4.00 Uhr

F K

zu Hause:

19 Frau Fuhr.

Martha

Handwritten signature

Handwritten signature

Handwritten signature

وصیت نامه سیاسی هیتلر به ملت آلمان

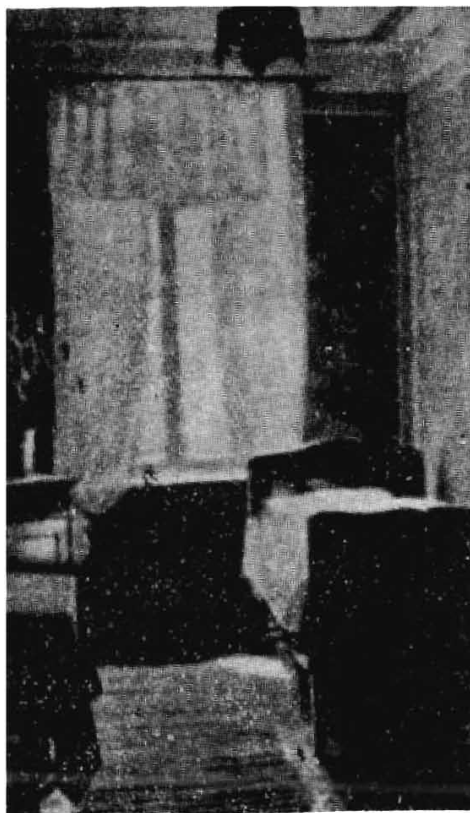


آلبوم هیتلر



دورنمای شهر برانائو ، زادگاه هیتلر

→ اطاقی که هیتلر در آن بدنیا آمد



هیتلر در زمانی که در دبستان تحصیل میکرد





هیتلر در زمانی که سرباز بود



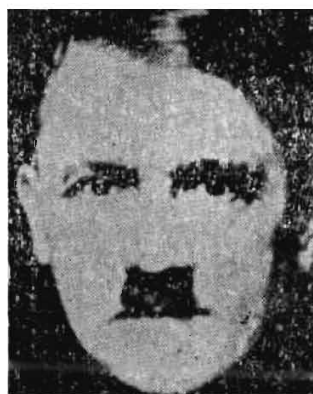
هیتلر با عینک



هیتلر در زمان آغاز ایجاد حزب نازی

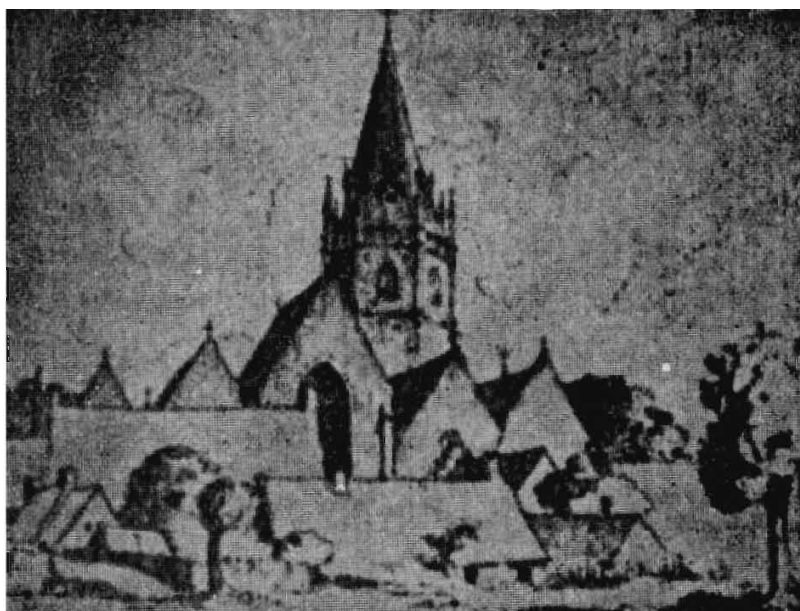


هیتلر در هنگام نطق



هیتلر بعنوان يك مرد نظامی

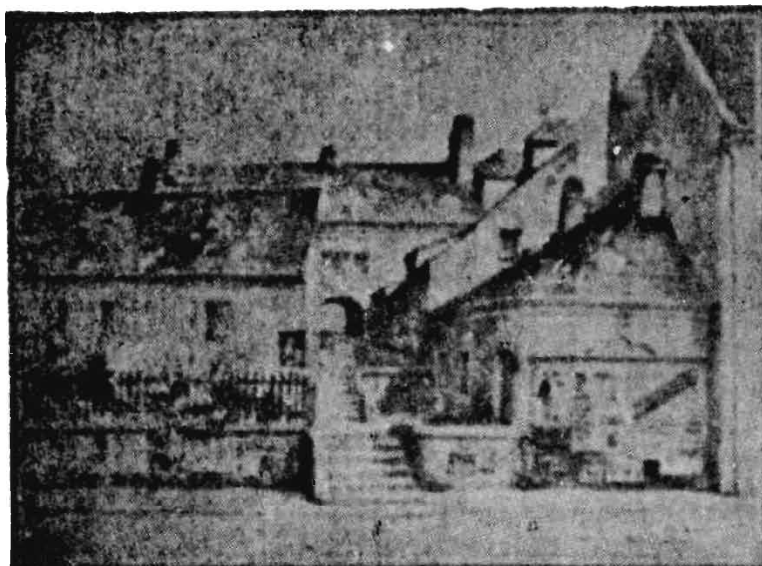
هیتلر در لباس عادی



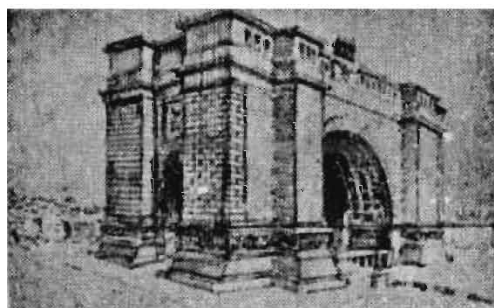
یکی از نقاشی‌های هیتلر در زمان جوانی



اوا براون در زمان آغاز جوانی



یکی دیگر از نقاشی‌های هیتلر



از نقاشی‌های هیتلر در زمانی که صدراعظم آلمان بود



یکی از عکسهای جالب توجه هیتلر

هیتلر در حالت‌های مختلف.





هیتلر در لباس نظام



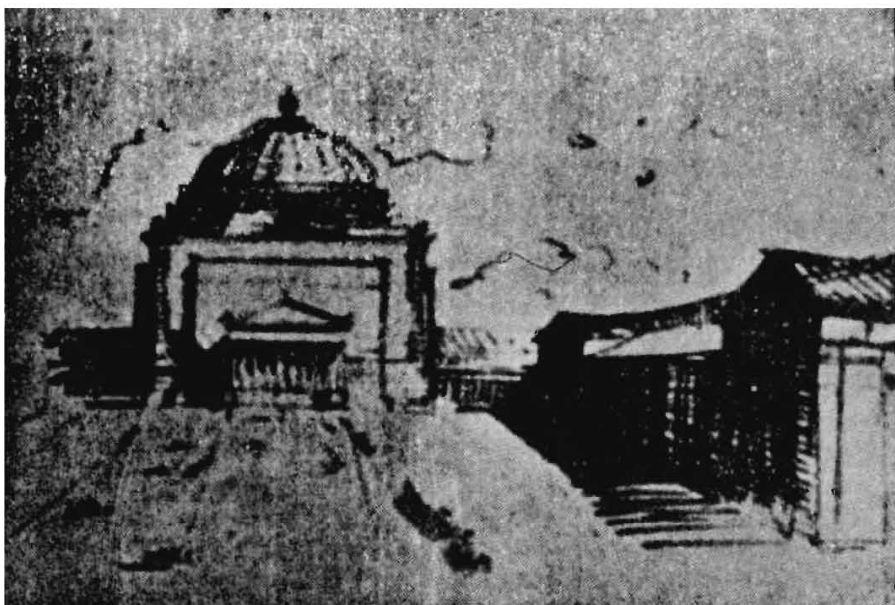
سلام هیتلری



هیتلر از پاریس دیدن میکند



هیتلر و سگش بلوندی



از نقاشی‌های دوران صدراعظمی هیتلر



هیتلر در سالحورگی
رو بچاقی میگذارد



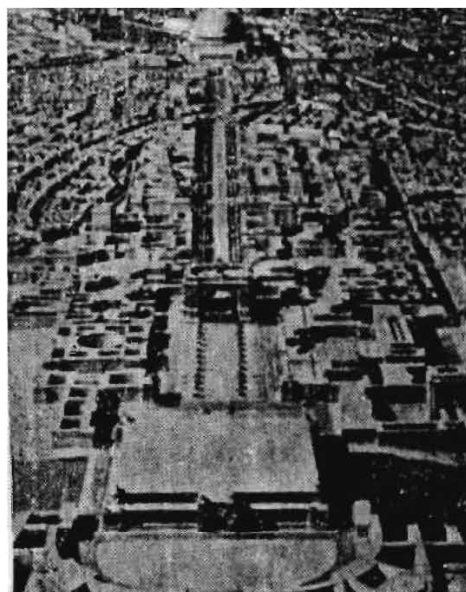
هیتلر در حال تلهن کردن



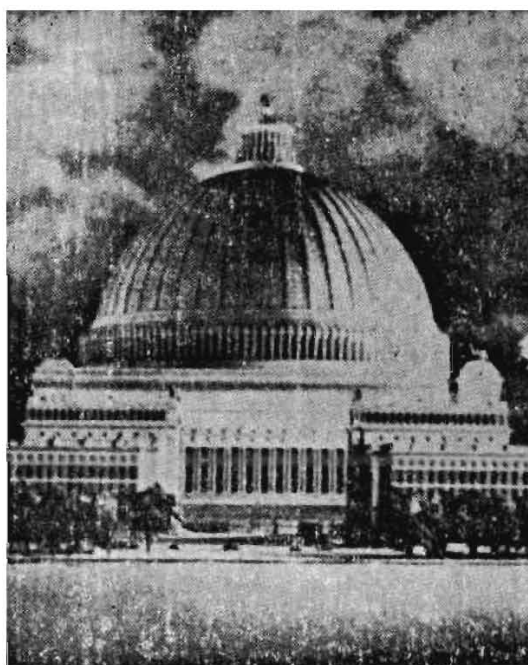
بلوندی سگ هیتلر



هیتلر تظاهر میکرد کودکان را دوست میدارد.



ماکت شهر جالبی که هیتلر در نظر داشت در قلب برلن بوجود آورد



بنای زیبائی که هیتلر خیال داشت در قلب برلن بوجود آورد

دکتر گوبلس

دومین شخصیت مهم حزب نازی

پل ژزف گوبلس در ۲۹ اکتبر ۱۸۹۷ در شهر کوچک ریت (RHEYDT) واقع در کنار رود راین در منطقه صنعتی روهر بدینا آمد و از یک خانواده مقدس کاتولیک بود. در چهار سالگی مبتلی به فلج اطفال گردید و از آن به بعد در طول عمر ، مختصری میلنگید. . این نقص باعث گردید گوبلس در صدد جبران بر آید و بهترین طریق جبران هم آن بود که خود را از نظر معلومات کم نظیر گرداند. لذا بمجرد اینکه وی از مدرسه بخانه مراجعت میکرد خود را در اطاق خویش حبس مینمود و غرق در مطالعه کتاب میشد. در بین کتبی که بآن علاقه فراوان داشت دائرةالمعارف کهنه ای بنام KONVERSATIONSLERIKON اثر «مهیر» بود .

گوبلس در مدرسه هم جزو شاگردان برجسته بود و اغلب در کلاس رتبه اول را حائز میگ. دید. وی در بین شاگردان و حتی معلمان کسی دوستش

نمیداشت. شاید همین امر باعث میشد از يك طرف بیش از پیش درس بخواند و از این طریق خود را مورد توجه قرار دهد و از طرف دیگر گاهی در اثر تنهایی از زندگی بیزار و بفکر خود کشی افتد .

گوبلس علاوه بر علاقه شدیدی که به مطالعه داشت به موسیقی نیز علاقمند بود . پدرش فریتس که در یکی از کارخانه‌های محل سرکارگر بود بزحمت زیاد برای او يك پیانو مستعمل خرید و ژرف اغلب در اوقات فراغت برای پدرش فریتس و مادرش کاترینا پیانو مینواخت.

در سال ۱۹۱۷ علی‌رغم اینکه خانواده گوبلس بسیار فقیر بودند ژرف توانست بهرمصیبتی که شده در دانشگاه بن نامنویسی کند و سرانجام در سال ۱۹۲۱ در ۲۴ سالگی بانمرات عالی از دانشگاه هایدلبرگ در رشته فلسفه درجه دکترا بگیرد.

درموقعی که زمان سربازی فرارسید گوبلس برای نامنویسی خود را به اداره نظام وظیفه معرفی کرد ولی بعلت شل بودن در معاینات طبی رد شد. این شکست دوم زندگی او بود و گوبلس از این شکست بشدت ناراحت شد .

در همین ایام گوبلس شروع به نوشتن نخستین اثر خود که رمان کوتاهی در ۳۰ هزار کلمه بنام میشل (MICHAEL) است کرد . این رمان در واقع شرح احوال خودش بود ولی وی نتوانست آنرا بچاپ برساند مگر پس از ۸ سال که سرانجام بکمک حزب نازی بچاپش رساند. بعد از رمان فوق‌الذکر گوبلس نمایشنامه‌ای راجع به حضرت عیسی تحت عنوان «آواره» نوشت که هرگز بچاپ نرسید. از آثار دیگر

او در این دوران عمرش «مهمان ملال انگیز» بود.

در همین سالها بود که گوبلس سخت علاقمند به مطالعه آثار مارکس و انگلس شد ولی در عین حال آثار نیهیلیست‌هایی نظیر داستایوسکی را میخواند. در نتیجه مطالعه این گونه آثار وی در دوراهی کمونیسم و نیهیلیسم سرگردان بود. حتی گاهی بحدی تحت تأثیر کمونیسم قرار میگرفت که در اوایل ایامی که در حزب نازی بود روزی به یکی از کمونیست‌ها چنین اظهار داشت: «تو ومن سرگرم مبارزه بایکدیگریم در حالیکه واقعاً دشمن هم نیستیم.»

نخستین شغلی که گوبلس بدان اشتغال ورزید شغل کارمندی در بانک بود ولی وی بیش از دوماه در بانک نماند زیرا از این کار خوشش نیامد. بخصوص که در این ایام تصادفی در زندگیش رخ داده بود که بکلی مسیر زندگیش را تغییر داد و آن آشنائی با آدولف هیتلر بود بدین معنی که در یکی از روزهای سال ۱۹۲۲ گوبلس تصادفاً در تالاری که در آن هیتلر سخنرانی میپرداخت حضور یافت. گوبلس درباره تأثیر اولین سخنرانی هیتلر در او در دفترچه خاطرات خود چنین مینویسد:

در آن لحظه دوباره زاده شدم! اکنون می‌دانستم کدام راه را باید انتخاب کرد... نطق او فرمان بود.» او نه تنها تحت تأثیر کلام و نبوغ هیتلر قرار گرفته بود بلکه حتی قیافه‌ظاهری او تحت تأثیرش قرار داده بود. ستایش‌هایی که در این ایام از هیتلر نموده در دفترچه خاطراتش منعکس است. او در یک جا مینویسد: «چشمان درشت و آبی دارد که عیناً مانند ستارگان میدرخشند» در جایی دیگر مینویسد: «او مانند یک دوست قدیمی

بمن دست داد» و باز در جائی دیگر مینویسد: او در سیاست و کشورداری يك هنرمند كامل است» و باز مینویسد: «اکنون دیگر شك و تردیدی ندارم که آلمان زنده خواهد ماند. هایل هیتلر.» و باز هم مینویسد: او مجری اراده الهی است – اراده‌ای که تاریخ را با شوری خلاق و توبه قالب می‌ریزد.» وی بزرگترین ستایشها را در زمان میشل نموده است. او در این

کتاب بدون اینکه نام هیتلر را ذکر کند مینویسد:

... من در تالاری نشسته‌ام که سابقاً در آن هرگز نبوده‌ام . همه کسانی که در تالار جمع شده‌اند برای من بیگانه‌اند و اغلبشان فقیر و لباس ژنده برتن نموده‌اند. اینها یا کارگرند یا سرباز یا افسر و یادانشجو. من بسختی قادرم سخنان مردی را که شروع کرده آهسته و با تردید برای آنها سخنرانی کند، بشنوم.

ولی ناگهان سخنانش بصورت سیل لگام گسیخته بجریان میافتد. نطق او مانند نوری است که بالای سرش میتابد . من سراپا گوش میشوم و مجذوبش میگردم ... تمام کسانی که در تالارند نیز مشتعل میشوند . امید بر چهره‌های پیر و چروکیده میدرخشند. یکی مشتش را گره میکند ، دیگری عرق پیشانی‌اش را پاک مینماید و يك افسر سالخورده چون يك كودك میگرید .

من گاه گرم و گاه سرد میشوم. نمیدانم دچار چه وضع و حالی شده‌ام. بنظر میرسد صدای غرش توپ را میشنوم. عده‌ای معدود از سربازان از جای خود برمیخیزند . مانند روز رستاخیز تندر آسا کلمات پشت سرهم از دهانش خارج میشود.

من از خود بیخود می‌شوم و نمی‌دانم چه می‌کنم .
فریاد می‌زنم «هورا» ولی بنظر می‌رسد هورای من کسی را متعجب
نساخته است .

«او» از پشت تریبون لحظه‌ای به من نگاه می‌کند. آن دو چشم آبی
مانند شعله وجودم را مشتعل می‌سازد. این يك فرمان است!
احساس می‌کنم از نو متولد شده‌ام . حالا میدانم راهی را که در
پیش گرفته‌ام بکجا منتهی می‌شود. این راه پختگی است.
بنظر می‌رسد مست شده‌ام.

آنچه بخاطر می‌آورم آن است که آن مرد بمن دست داد . این
سوگندی بود برای تمام عمر. و در این لحظه نگاهم به دو ستاره عظیم
برخورد که فریاد می‌زنند هورا! ولی هیچ کس باین عمل آنها توجه ندارد.
و آن مرد در آنجا هم چنان بسخرانی خود ادامه می‌دهد و آنچه
در من در حال شکوفان است شکل بخود می‌گیرد يك معجزه است!
در میان ویرانه‌ها کسی پیدا شده که پرچم را بمانشان می‌دهد .
کسانی که در اطراف من هستند دیگر بیگانه نیستند . آنها
برادران منند .

من بطرف تریبون می‌روم و به چهره‌ی ناطق نگاه می‌کنم.
خیر اویك ناطق نیست، اویك پیامبر است!
عرق از سر و رویش میریزد. يك جفت چشم در چهره رنگ پریده‌اش
میدرخشد. او مشت‌های خود را گره کرده است.»
گوبلس در آغاز در حزب نازی عضو ساده‌ای بیش نبود . در اثر

ارادت و اخلاص صمیمانه‌ای که وی به هیتلر نشان داد سرعت ترقی کرد و بزودی نماینده نازیها در رایش‌تاک گردید و بعد مدت دو سال و نیم رئیس تبلیغات حزب بود. در این هنگام سنش از ۳۳ گذشته و هنوز ازدواج نکرده بود ولی عاشق زنان بسیاری شده بود که از آن جمله بودند «آنکه» و «آلما» و «الزه» سرانجام در ۱۲ دسامبر ۱۹۳۱ یعنی دو سال قبل از آنکه نازیها حکومت آلمان را قبضه کنند وی با يك بیوه زن پولدار آلمانی بنام ماگدا کوانت (MAGDA QUANDT) که از شوهر قبلی‌اش دارای پسری بنام هارالد (HARALD) بود ازدواج کرد. ماگدا مانند شوهر خود تا پایان عمر نسبت به هیتلر و حزبش وفادار ماند. او همیشه به هیتلر MEIN FUHRER (پیشوای من) خطاب میکرد. هیتلر هم بنوبه خود احترام بسیار باو می‌گذاشت و در موقع ملاقات دستش را می‌بوسید. ارادت ماگدا به هیتلر به حدی رسید که موقعی که احساس میشد دشمنان قصد دارند او را از طریق غذا مسموم کنند، خود ماگدا غذای هیتلر را طبخ میکرد علاوه بر پختن غذا ماگدا در شب‌هائی که هیتلر خوابش نمیبرد با و راجیهای طولانی‌اش مشغولش میداشت. هیتلر از طبع شوخ، ذکاوت و صحبت‌های شیرین ماگدا لذت فراوان میبرد و بدون احساس خستگی برای ساعت‌های طولانی به سخنانش گوش میداد.

گوبلس که دارای احساسات آتشین بود و هر چند سال يك بار با زنی نرد عشق می‌باخت ناگهان عاشق زن دیگری بنام LIDA BAAROVA شد. روابط بین ماگدا و گوبلس بهم خورد و نزدیک بود یکدیگر را طلاق دهند ولی هیتلر مانع شد و گوبلس را وادار کرد از اظهار علاقه به «لیدا»

دست بردارد.

موقعی که هیتلر صدراعظم آلمان گردید ، برای اداره وزارت تبلیغات مردی شایسته تر از گوبلس نیافت لذا او را وزیر تبلیغات کرد . گوبلس هم بزودی لیاقت خود را آشکار کرد و نشان داد نه تنها بخوبی از عهده این کار برمیآید بلکه در امر تبلیغات يك نابغه است.

گوبلس در کار اداری خود بسیار با انضباط و منظم بود و انتظار داشت کارمندان زیر دست او هم مانند خود او با انضباط باشند. موقعی که سرکار میآمد و پشت میزش مینشست فوراً با قلم سبز شروع به اظهار نظر درباره نامه‌هایی که روی میزش گذاشته میشد ، میکرد. با تمرکز حواس بسیار عالی که داشت کلیه کارهای اداری را با سرعت پایان میرساند و سپس و بدون مکث هزارها کلمه به منشی‌های خود دیکته میکرد و پس از چند لحظه استراحت خود را آماده رفتن به تالار سخنرانی و یا انجام کارهای دیگر آماده میکرد .

از کارهای بدی که گوبلس در زمانی که وزیر تبلیغات بود انجام داد سوزاندن بسیاری از کتاب‌هایی بود که نویسندگان یهودی نوشته بودند دیگر از بین بردن آثار نقاشان از قبیل گوگن ، وان‌گوگ ورنوار بود که در نظر نازیها نمایشگر هنر منحط بودند .

فیلمها هم طبقه‌بندی شده بودند يك فیلم یا (۱) ارزش سیاسی و هنری داشت (۲) یا فقط دارای ارزش سیاسی بود و یا (۳) ارزش هنری داشت (۴) و یا (۵) از نظر هنر با ارزش بود و یا (۶) دارای ارزش آموزشی بود. البته از نظر نازیها فقط فیلمی با ارزش بود که از نظر

سیاسی ارزش داشت. نمایش فیلمهای هولیوود و وسترن اکثراً ممنوع بود ولی خودهیتلر علاقه به تماشای فیلمهای وسترن داشت و در اوقات فراغت آنها را میدید.

گوبلس برای مدت ۲۰ سال دفترچه خاطرات خود را مینوشت و هر روز يك ساعت وقت خود را صرف این کار میکرد. از او بیش از ۲۵ جلد کلفت یادداشت مانده که قسمتهائی از آن به چاپ رسیده و بزبانهای زنده دنیا نیز ترجمه شده است. گوبلس چون فکر میکرد ممکن است دشمنان دفترچه خاطرات او را از بین ببرند، در موقعی که آلمان شکست میخورد دستور داد از تمام دفترچه خاطرات او عکسبرداری شود اتفاقاً همانطور که پیشبینی میکرد دشمنان دفترچه خاطرات اصلی او را از بین بردند ولی فتوکپیهای این دفترچه باقی ماند.

گوبلس تا موقعی که زنده بود بهیچ کس اجازه نمیداد دفترچه خاطرات او را بخواند و از دفترچهها در صندوق گاو آهن نگاهداری میکرد.

گوبلس تصور میکرد در آینده دفترچه خاطرات او اهمیت تاریخی پیدا خواهد کرد زیرا حاوی بسیاری از اسرار دوران نازیها بود. اتفاقاً نظر او صحیح از کار درآمد زیرا بعلت اهمیتی که این یادداشتها داشت در ترجمه انگلیسی قسمت زیادی از آن سانسور شد.

ناشری حاضر شد قبل از پایان جنگ دفترچه خاطرات او را به بهای سه میلیون مارك بخرد ولی گوبلس پیشنهادش را رد کرد !
گوبلس مانند هیتلر بخارج از آلمان بسیار کم مسافرت کرده بود.

مسافرت‌های او محدود بود به سفر کوتاه چندروزه که در سال ۱۹۳۳ به ژنو نمود و سفر رسمی به یونان در سال ۱۹۳۶ و چند سفر کوتاه به ایتالیا. برخلاف گورینگ که مردی پر خور بود و غذاهای لذیذ می‌خورد و مهمانی‌های باشکوه ترتیب میداد، گوبلس علاقه چندانی به غذا نداشت و مهمانی‌های باشکوه هم نمیداد. او فقط یک بار در سال ۱۹۳۶ مهمانی باشکوهی در جزیره WANNSEE ترتیب داد که برای شرکت در آن سه هزار نفر دعوت شده بودند.

گوبلس علاقه مخصوص به زنان داشت و میدانست چگونه با خانم‌ها صحبت کند، دستشان را ببوسد، برایشان گل بفرستد و دلشان را بدست آورد.

وی به کودکان نیز علاقه زیاد داشت و دارای شش فرزند بود که عبارت بودند از هلگا، هیلده، هلموت، هولده، هدا، هایده.

وی پدری بسیار مهربان بود و برای تربیت صحیح فرزندان خویش وقت زیاد صرف میکرد.

از حوادث مهم زندگی گوبلس یکی حادثه‌ای بود که در سال ۱۹۴۴ برای او رخ داد باین معنی که نزدیک بود شخصی بنام «لومرو» او را بکشد ولی در نقشه خود موفق نشد و گرفتار گردیده اعدام شد. پس از این سوء قصد هیتلر یک اتومبیل بسیار محکم مرسدس که ضد گلوله و دارای زرهی بضخامت ۸ میلیمتر و شیشه‌ای بضخامت ۳ سانتیمتر بوده گوبلس هدیه کرد.

واقعه مهم دیگر انتخاب او در ۳۰ ژانویه سال ۱۹۴۵ بعنوان مدافع

برلن و بعد هم انتخاب او توسط هیتلر بعنوان صدراعظم آلمان قبل از
انتحار بود .

اگرچه گوبلس بیش از یکی دویز صدر اعظم آلمان نبود و او
هم بدنبال ارباب خود دست بانتحار زد معهذا این بزرگترین افتخار
برای او بود که از طرف هیتلر بعنوان صدراعظم انتخاب شود.

گوبلس در ایامی که هنوز جنگ جهانی درنگرفته بود آرزوی
روزی را میکرد که بازنشسته شود و تمام اوقات خود را صرف مطالعه و
نویسندگی نماید. او خیال داشت از روی یادداشت‌های فراوانی که تهیه
کرده بود شاهکاری راجع به زندگی هیتلر و تاریخ مفصلی راجع به آلمان
از سال ۱۹۰۰ تا زمان هیتلر و کتابی هم راجع به تاریخ مسیحیت و رساله‌ای
درباره صنعت فیلم بنویسد . ولی سرنوشت ، پایان هنری او را بشکل
دیگر تعیین کرده بود . او و همسرش پس از انتحار هیتلر تصمیم به
خودکشی گرفتند و نقشه خود را بترتیب زیر اجرا کردند :

ماگدا در شام بچه‌ها، داروی خواب‌آوری مخلوط کرد و پس از
آنکه بچه‌ها آنرا خوردند و بخواب رفتند بکمد قاشق زهر را در داخل
دهان‌شان کرد و آنها را مسموم ساخت. او و شوهرش فقط پس از آنکه اطمینان
حاصل کردند بچه‌ها سم خورده و مرده‌اند بانتحار دست زدند باین معنی
که اول ماگدا سم خورد و گوبلس تیر خلاصی را بطرفش خالی کرد
تا راحت‌تر بمیرد بعد خود گوبلس کپسول را شکسته و آن را بلعید و
تیری هم بطرف خود رها کرد . از نکات جالب اینکه خانم گوبلس
قبل از خودکشی نامه تأثر انگیز زیر را به پسرش «هارالد» که در

انگلستان در اسارت بسر میبرد نوشت :

پسر بسیار عزیزم ،

اکنون شش روز است که همه ما یعنی پدرت ، برادر کوچکت و پنج خواهرت و خودم در خانه زیرزمینی هیتلر بسر میبریم تا به زندگی ناسیونال سوسیالیستی خود یگانه پایان افتخار آمیزی که ممکن است بدان دست یافت ، بدهیم .

من نمیدانم این نامه بتو خواهد رسید یا خیر . ممکن است کسی پیدا شود که آخرین دروذهای مرا بتو برساند . من میخواهم تو بدانی که برخلاف میل پدرت بود که من با او در اینجا بسر برم . حتی آخرین روز یکشنبه «فوهرر» میل داشت من این جا را ترك كنم . ولی تو مادرت را میشناسی . در ما همه يك خون جریان دارد و برای من شق دیگری برای انتخاب وجود نداشت .

افکار و ایده های باشکوهی که داشتیم در حال نابودی است و با از بین رفتن این افکار و نقشه ها ما از هر چه زیبا ، قابل تحسین و خوب در زندگی است محروم خواهیم شد . دنیا بعد از فوهرر و ناسیونال سوسیالیسم ارزش آنرا نخواهد داشت که انسان در آن زندگی کند . بهمین جهت بچه ها را همراه خود باینجا آورده ام . آنها آنقدر خوبند که قادر به تحمل زندگانی ای که بعد از این نصیبشان میشود ، نخواهند بود . خدای مهربان درك خواهد کرد برای چه من میخواهم آنها را از شر ابتلاء بیک چنین زندگی رهائی دهم...

بچه هایم واقعاً فوق العاده و شگفت آورند. در این ایامی که محیط

زندگی ابتدائی و وحشی شده آنها چون کسی را ندارند که کمکشان کند خود از خود نگاهداری میکنند . چه برای آنها جایی برای خفتن بر روی زمین پیدا بشود یا نشود و چه وسیله‌ای برای حمام رفتن داشته باشند یا نداشته باشند و چه غذا باشد چه نباشد آنها هرگز شکایت نمیکند . هر وقت در اثر تیراندازی توپ‌ها زیر زمین هیتلر بلرزد ، بچه‌های بزرگتر از بچه‌های کوچکتر نگهداری میکنند . تصادفاً حضور آنها در اینجا تبدیل بیک موهبتی شده و لواینکه بخاطر فقط این باشد که قادرند گاهگاهی فوهرر را بخندانند.

شب گذشته فوهرر نشان حزبی خود را بمن پیشکش کرد . من احساس غرور کردم و خیلی خوشحال شدم . از خدا میخواهم که بمن قدرت کافی بدهد تا آخرین وظیفه دشوار خود را بانجام برسانم . حالا ما فقط يك چیز میخواهیم و آن اینست که نسبت به فوهرر تا پایان عمرش وفادار باشیم و با او بمیریم . باید گفت این هم يك نوع موهبت است که سرنوشت نصیبمان کرده - موهبتی که هرگز انتظارش را نداشتیم .

پسر بسیار عزیزم، تو بخاطر آلمان زنده بمان.

مادر تو



خصوصیات اخلاقی گوبلس

قسمت اعظم رهبران نازی دارای تحصیلات دانشگاهی نبودند گوبلس جزو افراد معدودی بود که علاوه بر تحصیلات دانشگاهی ، اطلاعات عمومی وسیعی داشت و بنحو احسن میدانست چگونه از این اطلاعات استفاده کند.

گوبلس مردی عصبی مزاج و قدرت کار فوق العاده ای داشت و بتمام جریانات امور تبلیغاتی رسیدگی میکرد . روانشناس بود و بهمین جهت بنحو احسن مردم آلمان را علیه دشمنان تحریک میکرد. مورد اعتماد کامل هیتلر بود و هیتلر تمام تاکتیک هائی را که او در تبلیغات بکار میبرد، تأیید میکرد .

ویلیام شایرر «رایش سوم» مینویسد: از جمله استعدادهای یوزف گوبلس که او را در رایش سوم به آن شغل عالی رساند نبوغی بود برای تند حرف زدن در مواقع بحرانی . « سرعت انتقال ، حضور ذهن و مجاب کردن مخالفان بموقع ، موجب گردید گوبلس رایش سوم را از

افتادن در گرداب هرج و مرج رهایی دهد.

هوش و ذکاوت گوبلس حتی دشمنان را تحت تأثیر قرارداد چنانکه انگلیسیها روی او خیلی حساب میکردند و او را جزو دشمنان خطرناك خود بشمار میآوردند. گوبلس از اینکه انگلیسیها چنین نظری درباره اش داشتند، بخود مباهات میکرد!

سرنیوپل هندرسن که از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۹ سفیر انگلیس در آلمان بود راجع به گوبلس چنین اظهار نظر میکند: «شاید دکتر کوچولو از نقطه نظر داشتن مغز از همه سران نازی باهوشتر بود.. او هرگز به پرگوئی نمیپرداخت و در موقع بیان مطلبی درست به هدف میزد. در مباحثه مهارت داشت و در صحبت های معمولی بطرز شگفت انگیزی با انصاف و معقول بود. شخصاً هر وقت شانس آنرا پیدا میکردم که حضوراً با او صحبت کنم، از صحبت با اولدت فراوان میبردم. او از لحاظ قیافه ظاهر و اخلاق نمونه ای از يك آشوبگر كوچك ایرلندی بود ولی وقتی که پشت تریبون قرار میگرفت و یا چیز مینوشت، هیچ زهری برایش زیاد تلخ و هیچ دروغی برایش زننده نبود.»

گوبلس از نظر سیاسی با هیتلر زیاد موافق نبود. او مانند موسولینی فکر میکرد آلمان باید با روسیه آشتی کرده و با تمام قدرت با دشمن شماره يك آلمان یعنی انگلیس بجنگ پردازد. در دفترچه خاطرات خود او اغلب تمایل به صلح با روسها و ادامه جنگ با شدت هر چه تمامتر با انگلیسها را نموده است. او در يك جا در دفترچه خاطرات خود مینویسد: از هیتلر پرسیدم که آیا می توان دیر یا زود با استالین کنار آمد؟ او گفت فعلاً نه...

بهرحال فوهرر معتقد است که مذاکرات با انگلیسها آسانتر خواهد بود تا با شوروی‌ها او می‌پندارد که انگلیسها بالاخره عاقل خواهند شد ... من استالین را ترجیح میدهم زیرا که فکر او از لحاظ سیاسی عملی‌تر است. چرچیل يك ماجراجوی خیالپرور است که با او نمی‌توان بطرزی معقول مذاکره کرد.»^۱

علیرغم اختلاف عقیده‌ی شدیدی که او با هیتلر داشت، گوبلس در بین رهبران نازی یگانه کسی بود که تا پایان عمر نسبت به هیتلر وفادار ماند .

فرق بزرگ دیگری که او با هیتلر داشت علاقه زیادی بود که او به شیک‌پوشی داشت. گوبلس روزی تقریباً ۴۵ دقیقه وقت صرف آرایش خود میکرد. او هفته‌ای يك بار سرش را اصلاح میکرد و هر روز يك کت و شلوار جدید میپوشید . (شایع بود که وی بیش از ۱۰۰ دست‌کت و شلوار دارد.) کت و شلوارش از بهترین پارچه و طبق آخرین مد دوخته شده بود. پیراهنی را که در بر میکرد اغلب کرم‌رنگ بود . عادت داشت کلاه و پالتو و دستکش خود را حتی در فصل تابستان همراه خود ببرد. وقتی که نیازی بآنها نبود، پالتو و دستکش را در سینی می‌گذاشتند و آن را از دفتر کارش به اتومبیل منتقل میکردند.

گوبلس آگاه بود اظهار همدردی نسبت به مردم چه اثر زیادی در تبلیغاتش خواهد گذاشت لذا وی برخلاف هیتلر و گورینگ که از خرابی‌های ناشی از بمبارانهای هوایی متفقین بازدید نمیکردند ،

۱- نقل از راین سوم ترجمه ابوطالب صارسی

گوبلس تا آنجا که فرصت اجازه میداد از این گونه ویرانی‌ها بازدید میکرد
این امر خود بر محبوبیت او بسی میافزود و تبلیغاتش را چندین برابر
اثربخش میکرد.

از سخنان گوبلس

مردی که دارای اخلاق نیک است ولوزیرك و تیزبین نباشد بسی
بہتر از مرد تیزهوشی است کہ اخلاق ندارد .

✱

باید تصمیم بگیریم کہ درخطر وباخطر زندگی کنیم.

✱

ما ہمیشہ درموقع حملہ ازهرموقع دیگر قویتریم.

✱

تبلیغات مؤثر درتبلیغات شفاهی نہفتہ است نہتبلیغات کتبی.

✱

یہودیہا مرا جسماً مریض میکنند؛ حتی تنها نگاہ کردن بآنها مرا
مریض میکند. من حتی نمیتوانم بہیک یہودی اظهارنفرت کنم . من فقط
قادرم باو بچشم حقارت نگاہ کنم.

یهودی هرگز چیزی را خلق نمیکند. او طبیعتاً يك معامله گراست. او با همه چیز معامله میکند : کهنه پاره ها، سهام، تابلو، کتاب، اسناد قرضه، مهمانی ها، مردم و خلاصه همه چیز برای او وسیله ای است برای معامله !

✱

مورد مدح قرار گرفتن از طرف يك یهودی بدترین مجازاتی است که ممکن است يك آلمانی گرفتارش شود .

✱

عیسی بن مریم یهودی نبوده است. برای اثبات این موضوع هیچ لازم نیست دلیل علمی بیاوریم. این امر بخودی خود بدیهی است.

✱

زندگی فقط در صورتی ممکن است حفظ و نگاهداری شود که انسان بخاطر زندگی حاضر باشد بمیرد!

✱

طبقه کارگر در آلمان مأموریت دارد. نجات دادن آلمان مأموریتی است که اهمیت جهانی دارد. زیرا چنانچه آلمان نابود شود ، روشنائی از جهان رخت برخواهد بست.

✱

سیاست بما نشان میدهد اخلاق واقعی هر کس چیست .

✱

چنین بنظر میرسد که امریکائی‌ها هر ربع قرن يك بار در يك جنگ اروپائی شرکت میکنند تا بتوانند بسهولة و بقیمت ارزان آثار فرهنگی و هنری اروپا را تا آنجائی که میتوانند بیغما برند. قاره امریکا در وضعی قرار ندارد که در قلمرو فرهنگ و هنر چیزی بیافریند. وضع آثار هنری امریکائی‌ها ارتباط دارد به اشیائی که آنها از اروپا وارد میکنند و چون امریکائی‌ها بسیار پولپرستند بالطبع میل دارند زحمات اختراعی و آفرینشی ما را بدون پرداخت بها، مفت بیغما برند.

*

هر کس خیابان را فتح کند روزی دولت را هم فتح خواهد کرد زیرا هر نوع قدرت سیاسی و هر دولتی که بطریق دیکتاتوری اداره میشود ریشه‌هایش در خیابان است.

*

طریقه نظری برای تعیین اینکه کدام نوع پروپاگاندا مؤثر و کدام نوع کمتر مؤثر است، وجود ندارد. هر پروپاگاندا که ثمربخش باشد خوب و هر پروپاگاندا نوع دیگر بد است ولو اینکه سرگرم کننده باشد. زیرا وظیفه پروپاگاندا سرگرم کردن نیست بلکه تحصیل نتیجه است.

*

اگر ما بایهودیها نجنگیم آنها ما را از بین خواهند برد. این يك تلاش مرگ و زندگی بین قوم آریا و باسیل یهودی است. هیچ دولت و رژیم دیگری مانند رژیم نازی قدرت آن را نخواهد داشت که راه حل

جهانی برای این مسأله پیدا کند .

✱

در امریکا صنعت فیلم صد درصد و مطبوعات و رادیو ۹۰ الی ۹۵ درصد تحت کنترل یهودیهاست .

✱

ایتالیائی ها نه تنها در جنگ تلاش نمیکنند بلکه حتی در قلمرو هنر چیز باارزشی نمی آفرینند . میتوان گفت عکس العمل فاشیسم در زندگی آفرینشی مردم ایتالیا، سترون سازی بوده و بس .

✱

در تلاشی که دشمن برای نابود کردن آینده اروپا نموده او فقط توانسته است گذشته اش را از بین ببرد و باین ترتیب فقط چیزهای کهنه و پوسیده را نابود کرده است .

✱

فهرر اثيرك دينام را دارد . پس از صرف يك بعد از ظهر با او انسان خود را چون يك مخزن باطری احساس میکند که مجدداً شارژ شده .

✱

دلم واقعاً به حال فهرر میسوزد . تمام بار جنگ بدوش تنها اوست . هیچ کس دیگر نیست که مسئولیت تصمیماتی را که باید گرفته شود قبول کند .

✱

روسها يك ملت نیستند بلکه دسته هائی از حیواناتند . بزرگترین

خطری که ما را از شرق تهدید میکند کودنی این توده بیحس و خالی از احساسات است . این گفته نه تنها درباره ساکنین شهرها بلکه در باره سربازان روس نیز صدق میکند.

*

هنوز ۱۱۰۰۰۰۰۰۰ یهودی در اروپا زندگی میکنند. بعد از جنگ باید آنها را درخاور مثلاً در يك جزیره ای مانند ماداگاسکر جمع کرد . در هر حال در اروپا صلح و آرامش واقعی برقرار نخواهد شد مگر اینکه تمام یهودیها از این قاره رانده شوند .

*

پروپاگاندا همیشه وسیله ای است برای يك مقصد . شما يا يك تبلیغات چی هستید یا نیستید. پروپاگاندا هنری است مانند ویولون زدن که میتوان آن را بيك فرد عادی آموخت . ولی لحظه ای پیش می آید که خواهید گفت: «در همین جاست که توقف میکنید. زیرا آنچه باقی میماند کاری است که فقط از عهدۀ يك نابغه بر می آید. اگر بشما بگویند : «شما يك تبلیغات چی بیش نیستید.» شما باید در پاسخ بگوئید: «مگر عیسی (ع) چه بود؟ آیا او تبلیغات نمیکرد؟ آیا او کتاب نوشت یا موعظه کرد؟ راجع به محمد (ص) چه میگوئید! آیا او مقالات دقیق و مشکل پسند نوشت یا بنزد مردم رفت و بآنها گفت چه باید بکنند؟ آیا بودا و زرتشت تبلیغات چی نبودند؟.. به عصر خودمان نگاه کنید : آیا موسولینی يك محرر بود یا يك ناطق بزرگ؟ وقتی که لنین از زوریخ نه سن پترزبورگ رفت، آیا از ایستگاه راه آهن با عجله باطاق کار و مطالعه خود رفت و

کتابی نوشت یا اینکه جلو هزاران نفر به سخنرانی پرداخت؟ فقط ناطقان
بزرگ، خالقان بزرگ سخن، بلشویسم و فاشیسم را بوجود آورده‌اند.
فرقی بین ناطق و سیاستمدار وجود ندارد.

﴿پایان﴾



این کتاب بطور مجمل و موجز حاوی شرح حال هیتلر از آغاز زندگی‌اش در اطریش تا پایان عمر او در برلن می‌باشد .
 مؤلف سعی کرده است در ضمن نقل شرح احوال هیتلر شخصیت و خصوصیات اخلاقی او را نیز بیان کند و در طرز پیدایش حزب نازی بـمـو شکافی پردازد .
 خواننده با مطالعه این کتاب مختصر می‌تواند اطمینان حاصل کند که از خصوصیات و اسرار و افکار هیتلر بحد کافی اطلاعات لازم را کسب نموده است .

مرکز پخش انتشارات مانی : سعدی شمالی کوچه کاخ پاساژ
 گوه‌رین طبقه دوم شماره ۷۰

۱۵۸۸
 ۵۳/۱۱/۲۲

شماره ثبت کتابخانه ملی

۱۶۰ ریال

قیمت

